

به نام پدر، پسر و روح القدس

رد بشارات اسلام

بررسی تمام مواردی که به عنوان بشارت بر اسلام توسط مسلمانان
مطرح گردیده و نقد مستدل هر مورد
آیا در کتاب مقدس بشارتی بر اسلام داده شده؟
رد قاطعانه توهم وجود بشارت در مورد اسلام
در کتاب مقدس

«دفاعیات مسیحی»

نویسنده: یحیی

تاریخ نگارش ۷ اکتبر ۲۰۲۱

فهرست

مقدمه	۵
بشارت ۱: دوازده امام از اسماعیل	۹
بشارت ۲: شیلو	۱۳
بشارت ۳: نبی‌ای مانند موسی	۱۷
بشارت ۴: ظهور از فاران	۲۲
بشارت ۵: صالحان وارث زمین می‌شوند	۲۶
بشارت ۶: پادشاه مزبور ۴۵	۳۰
بشارت ۷: وادی بکا	۳۴
بشارت ۸: ظهور مهدی با ذوالفقار	۳۸
بشارت ۹: محمدیم	۴۱
بشارت ۱۰: الاغان و شتران جفت جفت	۴۵
بشارت ۱۱: نزول وحی به زبان عربی	۴۸
بشارت ۱۲: پیامبر امی	۵۱
بشارت ۱۳: خادم برگزیده خداوند	۵۴
بشارت ۱۴: ذبیح فرات	۵۹
بشارت ۱۵: آمدن شخصی از فاران	۶۲

- بشارت ۱۶: آرزوی ملل ۶۶
- بشارت ۱۷: دو منجی آخرالزمانی ۷۰
- بشارت ۱۸: ایلیا؛ علی می آید ۷۴
- بشارت ۱۹: آنکه پس از یحیی می آید ۷۷
- بشارت ۲۰: نام حسین در انجیل! ۸۱
- بشارت ۲۱: پسر انسان ۸۴
- بشارت ۲۲ بازگشت مهدی ۸۷
- بشارت ۲۳ آن پیامبر ۹۰
- بشارت ۲۴ پاراکلتوس ۹۳
- بشارت ۲۵: روح راستی ۹۹
- بشارت ۲۶: رئیس این جهان ۱۰۲
- بشارت ۲۷: رئیس این جهان ۱۰۴
- بشارت ۲۸: سینه زنی برای مهدی! ۱۰۶
- بشارت ۲۹: فاطمه با دوازده تاج ۱۰۹
- ضمیمه کتاب ۱۱۲

■ مقدمه

با درود همیشگی خدمت شما سروران و محققین گرامی و مشتاق شناخت حقیقت و آرزوی سلامتی و برکات روزافزون از جانب خداوند، کتاب حاضر را با افتخار پس از مدتها انتظار تقدیم حضورتان می‌کنیم.

کتاب جامع رد بشارات اسلام، حاصل سالها تحقیق و مطالعه و نیز مباحثه با دوستان مسلمان، نتیجه ادغام دو درس دفاعیات می‌باشد که در یکی به بشارات پیامبر اسلام و در دیگری به بشارات امامان شیعه پرداخته شد. انگیزه آغاز این تحقیق از شش سال پیش زمانی که در گروه‌های مناظراتی به یکی از این بشارات پاسخ داده شد و استقبال گرم و اشتیاق به مطالعه این گونه مباحث دیده شد و نیز دریافتیم که کتاب جامعی در این زمینه حداقل به زبان پارسی وجود ندارد، شروع گردید و ابتدا در درسی مجزا به بشاراتی پرداختیم که در خصوص پیامبر اسلام مطرح می‌گردد. پس از تمام تشویق‌ها و انرژی مثبتی که از شما دریافت شد، جای خالی بشاراتی را حس کردیم که توسط

شیعیان مطرح می‌گردد و این گونه موارد بسیار در رسانه‌های حکومتی و میان عموم مردم شایع است، بنابراین تصمیم گرفتیم که تمامی بشارات را از آنچه که به پیامبر اسلام مربوط می‌شود تا آنچه به امامان شیعه نسبت می‌دهند، جملگی در یک کتاب گرد آورده و با ارائه استدلال به نقد آنها پردازیم. پس کتاب حاضر پیرامون نقد بشاراتی است که مسلمانان (اهل سنت و شیعه) از کتاب مقدس مطرح می‌کنند تا بدینوسیله حقانیت دین خود را اثبات نمایند و به چنین سبک نگارشی "دفاعیات مسیحی" می‌گویند. این کتاب هم برای مسیحیانی که قصد دفاع از ایمان خود دارند، هم خادمینی که قصد بشارت در میان مسلمانان دارند و نیز محققین مسلمانی که به این مبحث علاقه دارند مفید می‌باشد، زیرا علاوه بر بررسی بشارات، دلایل متعددی در رد هر مورد ارائه شده که به محقق دریافتن پاسخ به سوالات کمک می‌کند. ما بهترین و قابل دفاع‌ترین موارد را از میان صدها بشارت انتخاب کرده‌ایم که ارزش نقد داشته باشند، لذا اگر با بشارتی مواجه گشتید که در این کتاب بدان پرداخته نشده تعجب نکنید، حتماً در شأن تحقیقات علمی و نقد مستدل نبوده که آن را کنار نهاده‌ایم. در بررسی هر مورد بشارت سعی بسیار شده تا از زاویه‌ای بی‌طرفانه آن بشارت را ارزیابی کنیم، تا در عین نقد قاطع بر هر مورد، بدون توهین و تحقیر عقیده‌ای آن بشارت را به چالش کشیده و خواننده را در دو راهی منطق و تعصب قرار دهیم، اما در نهایت تصمیم‌گیری با خود خواننده می‌باشد که آیا این موارد حقیقتاً بشاراتی بر اسلام هستند یا تفاسیری ابداعی.

پس منظورمان از نقد توهین نیست، بلکه:

۲- بررسی دلایل مسلمانان

۳- بررسی نقاط ضعف هر مورد

۴- رد مستدل آن

حال بیائید محکم‌ترین موارد بشاراتی که مسلمانان مطرح کرده‌اند را
بررسی و نقد نماییم.

■ بشارت ۱: دوازده امام از اسماعیل

مسلمانان گاه به قسمتی از تورات رجوع می‌کنند که در آن وعده ظهور دوازده رهبر از نسل اسماعیل داده شده و با برابر ساختن 'رهبر' و 'امام' این را یک بشارت بر ظهور دوازده امام خود می‌دانند. اما پیش از هر بحثی ابتدا آیات مورد نظر را بخوانیم:

«و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت کردم: اینکه او را برکت داده، بارور خواهیم ساخت و او را بسیار بسیار کثیر خواهیم گردانید. او پدر دوازده رهبر خواهد بود، و قومی بزرگ از وی پدید خواهیم آورد» (پیدایش ۱۷: ۲۰)

ایشان می‌گویند محمد از نسل اسماعیل بود و امامان ایشان از دختر وی [به جز علی البته]، بنابراین وعده دوازده رهبر از نسل اسماعیل بشارتی بر دوازده امام شیعیان است. از ۹۵٪ مسلمانان جهان که بگذریم، در خصوص اینکه اعتقاد به وجود دوازده امام در بین تمامی شیعیان [۵٪] مورد قبول نمی‌باشد بحثی نیست، چرا که برخی از شیعیان امام دوازدهم را قبول ندارند! اما اگر به

خود آیه دقت کنید خواهید دید که گفته شده او [اسماعیل] پدر دوازده رهبر خواهد بود، یعنی وعده داده شده که از اسماعیل دوازده پسر که رهبر خواهند بود پدید آیند. تحقق این وعده را در ادامه ماجرا در تورات می خوانیم، آنجا که برای اسماعیل پسرانی زاده می شود.

دقت کنید:

«این است تاریخچه نسل اسماعیل.... نبایوت و قیدار و ادبئیل و مبسام و مشماع و دومه و مسا و حدد و تیما و یطور و نافیش و قدمه. اینانند پسران اسماعیل... دوازده رهبر بر حسب قبایل ایشان»

(پیدایش ۲۵: ۱۲-۱۶)

چنانچه ملاحظه می کنید، نه تنها نام های دوازده پسر که برای اسماعیل زاده شدند ذکر گردیده، بلکه تصریح شده که این دوازده پسر 'رهبر' هستند. اکنون بیائید برای مطابقت و راستی آزمایی زبان اصلی هر دو آیه را بررسی کرده تا ببینیم که آیا گفته دوازده رهبر یا خیر.

به پیدایش ۱۷: ۲۰ دقت کنید:

שְׁנֵים־עָשָׂר נָשִׂיָאִם יִבְלִיד וְנָתַוּ לִגְבֵי אֲדָבָל

عبارت שְׁנֵים־עָשָׂר با تلفظ سنیم عشر به معنای دوازده و נָשִׂיָאִם با تلفظ نشیئیم بمعنای رهبر و رئیس می باشد که خدا گفته برای اسماعیل زاده خواهد شد.

حال به باب ۲۵ آیه ۱۶ دقت کنید:

אלה ה' בני יִשְׁמַעֵאל ואלה נִשְׁמַתָּם בַּחֲצִירֵיהֶם וּבִטְוִירָתָם נִשְׁנִים- עֶשֶׂר נִשְׁיָאִים לֵאמֹתָם

همانطور که می بینید، در اینجا دقیقاً گفته پسرانی که برای اسماعیل زاده شدند: **נִשְׁנִים-עֶשֶׂר נִשְׁיָאִים** یا دوازده رهبر بودند؛ در نتیجه مطابق با رفرنس مورد بحث [تورات] این وعده درباره پسران اسماعیل است که رهبران دوازده قبیله خواهند شد نه دوازده امام!

اکنون ممکن است مخالفین بگویند طبیعی است که تورات بعنوان یک منبع درون دینی بر دوازده پسر اسماعیل شهادت دهد تا پیشگویی امامان رد گردد، آیا منبعی خارج از کتاب مقدس بر دوازده پسر اسماعیل شهادت داده؟ پاسخ مثبت است. علاوه بر کتاب مقدس، حتی خود منابع تاریخی اسلام نیز بر وجود دوازده پسر اسماعیل شهادت می دهند که از جمله آنها می توان به تاریخ طبری و سیره ابن اسحاق اشاره کرد.

به یک نمونه دقت بفرمایید:

«از ابن اسحاق روایت کرده اند که اسماعیل پسر ابراهیم دوازده پسر آورد که مادرشان سیده دختر مضاظ بن عمرو جرهمی بود: نابت و قیدر و ادبیل و مبشا و مسمغ و دما و ماس و ادد و طور و نفیس و طما و قیدمان، همگی پسران اسماعیل»

[رفرنس: تاریخ طبری نوشته محمد بن جریر طبری، جلد یک، صفحه

چنانچه ملاحظه کردید، وجود دوازده پسر اسماعیل و تحقق وعده خدا به ابراهیم را بصورت انجام شده در اکثر منابع می توان یافت. خدا به ابراهیم وعده تولد دوازده پسر از اسماعیل را می دهد که هر کدام رهبران قبایل خود خواهند شد (مانند دوازده پسر یعقوب که رهبر بودند) و وجود این پسران را حتی از منابع خارج از کتاب مقدس نیز می توان اثبات نمود. بنابراین نسبت دادن وعده آشکار خدا به ابراهیم در خصوص دوازده رهبر به دوازده امام شیعیان مصداق بارز تحریف حقیقت و دوری از انصاف و غرق شدن در ورطه گمراهی است.

■ بشارت ۲: شیلو

یکی از مواردی که سالها پیش در کتابی ناشناس مطالعه کردم و آن را بشارتی بر آمدن پیامبر اسلام معرفی کرده بود، همین مورد شیلو در کتاب پیدایش باب ۴۹ بود و نویسنده این مورد را به محمد مرتبط می دانست.

آیات مورد نظر:

«عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه چوگان فرمانفرمایی از میان پای های وی تا شیلو بیاید. و مرا و را اطاعت امتها خواهد بود» (پیدایش ۴۹: ۱۰)

در آن کتاب گفته شده بود که مسیح هیچ حکومتی تشکیل نداد و اقوام مطیع وی نشدند پس شیلو نمی تواند مسیح باشد. از سویی پیامبر اسلام همان شیلو است که اقوام و ملتها مطیع وی گردیدند. در نتیجه شخصی که با نام شیلو وعده آمدنش داده شده و همه مطیع وی می گردند پیامبر اسلام است. بسیار مهم است که هنگام تفسیر حداقل یکی دو آیه پیش و پس آن را نیز بررسی کنیم تا اگر مشخصاتی داده شده لحاظ گردد و تفسیر منطقی باشد.

نخستین مشکلی که در خصوص این بشارت وجود دارد، در واقع مشکلی جامع برای تمامی موارد است یعنی عدم اشاره به بشارت در متون اولیه اسلامی. این موضوع بسیار مهم است زیرا عدم وجود چنین اشاره‌ای سبب می‌گردد در صحت آن شک کنیم [مقایسه کنید با اشاره به بشارات مسیحایی در اناجیل]. پس فقدان اشاره به این بشارت در قرآن یا سیره یا تاریخ طبری اثبات می‌کند ادعای فوق ریشه در اسلام اولیه ندارد.

دومین مشکل این است که آیه مشخصات زمانی برای آمدن شیلو دارد:

"عصا از یهودا دور نخواهد شد تا شیلو بیاید" عصا و چوگان مذکور در آیه اشاره‌ای است به قدرت سیاسی- نظامی یهودا و آن را به هیچ شکل دیگری نمی‌توان تفسیر نمود. خب؟ اما یهودا قدرت سیاسی خود را در سال ۷۰ میلادی با ویرانی اورشلیم از دست داد، بنابراین مطابق با مشخصه زمانی در آیه، شیلو بایستی تا پیش از ۷۰ میلادی آمده باشد. این در حالی است که محمد در قرن ۶-۷ ظهور کرد، یعنی حدوداً پانصدسال پس از دور شدن عصای فرمانروایی از یهودا؛ در نتیجه خود آیه ادعا را رد می‌نماید.

سومین مشکل این است که تفاسیر بسیار قدیمی چنین ادعایی را رد می‌کنند و می‌گویند این پیشگویی درباره ماشیح [لفظ عبری مسیح] است. بطور مثال به تارگوم‌های قدیمی توجه فرمایید:

*تارگوم آنکلوس

"تا زمان آمدن ماشیح، انتقال حکومت از یهودا و کاتبان از فرزندان او

منقطع نخواهد شد"

*تارگوم یوناتان

"پادشاهان و حکمرانان در خانواده یهودا به پایان نخواهند رسید... تا زمان آمدن ماشیح"

*تارگوم اورشلیم

"پادشاهی در قوم یهودا برقرار خواهد ماند... تا وقتی که پادشاه ماشیح بیاید... که همه مردم دنیا باید خدمتگذار او باشند"

بنابراین تفاسیر قدیمی نیز ادعای مسلمانان را حمایت نمی‌کنند بلکه برعکس، بر الزام ظهور ماشیح پیش از فروپاشی سیاسی یهودا مهر تایید می‌نهند.

چهارمین مشکل این است که شیلو بایستی از قوم اسرائیل و اسرائیلی‌زاده باشد نه یک عرب! عبارت "از میان پاهای وی" اشاره‌ای محترمانه به اندام جنسی و تولید ذریت است که نشان می‌دهد این شخص بایستی از میان پاهای یهودا [از نسل او] باشد و نمی‌توان آن را به یک عرب نسبت داد. پنجمین مشکل این است که پیامبر اسلام را هرگز با نام 'شیلو' معرفی نکرده‌اند.

تنها نامی که قرآن مدعی است اهل کتاب آن را در کتب خود دریافت کرده‌اند 'احمد' است که ارتباطی با شیلو ندارد. ششمین مشکل در نحوه ظهور شیلو است که مطابق با آیات مورد نظر، همراه با الاغ و کره الاغ می‌آید. این ظهور با الاغ و کره الاغ در کتاب زکریا باب ۹ آیه ۹ نیز مورد تأکید قرار گرفته و از آنجا که محمد با چنین مشخصه‌ای ظهور نکرد پس نحوه ظهور او را نیز مغایر

با مشخصات مندرج در بشارت می‌بینیم.

و هفتمین مشکل این است که شیلو جامه‌اش را در خون و عصا به انگور خواهد شست. این تمثیلی است از ریخته شدن خون وی که فدیّه باشد و از آنجا که چنین مشخصه‌ای در زندگی محمد وجود ندارد پس بالکل ارتباط آن با پیامبر اسلام رد می‌گردد. در نهایت می‌بینیم که از هیچ نظر نمی‌توان این بشارت را به محمد مربوط دانست زیرا محمد از نسل یهودا نبود [ولی مسیح بود] محمد پس از فروپاشی یهودا ظهور کرد [ولی مسیح پیش از آن] محمد ادعای ماشیح بودن نکرد که تارگوم‌ها از آن گفته‌اند [ولی مسیح کرد] محمد با الاغ و کره الاغ نیامد [ولی مسیح آمد] محمد خورشید ریخته نشد [ولی مسیح شد] محمد تمام دنیا را مطیع خود نساخت [ولی مسیح ساخت] بنابراین بشارت مذکور ارتباطی با محمد بن عبدالله ندارد.

■ بشارت ۳: نبی‌ای مانند موسی

یکی از پرطرفدارترین مواردی که مسلمانان بعنوان بشارت بر پیامبرشان از آن استفاده می‌کنند همین مورد می‌باشد که موسی علناً آمدن پیامبری را بشارت داده است!

آیات مورد نظر:

«یهوه خدایتان، از میان شما، پیامبری همانند من، از برادرانتان، برای شما بر خواهد انگيخت؛ به اوست که باید گوش فرا دهید.... پس یهوه به من گفت آنچه می‌گویند نیکوست. نبی‌ای برای ایشان از میان برادرانشان همچون تو بر خواهم انگيخت و کلام خود را در دهان وی خواهم نهاد، تا هرآنچه به او فرمان می‌دهم به ایشان بازگوید»

(تثنیه ۱۸: ۱۵ - ۱۸)

ایشان می‌گویند که پس از موسی پیامبری صاحب شریعت ظهور نکرد جز

محمد و نیز 'برادران' مانند کتاب اعداد باب ۲۰ آیه ۱۴ اشاره به عموزادگان دارد که پیامبر اسلام از نسل اسماعیل و از عموزادگان بنی اسرائیل بود. پس این پیامبر باید پیامبر اسلام باشد.

در پاسخ کافی است که به سه نکته مذکور در آیات توجه کنید:

نکته یک: (از میان شما)

اگر فقط گفته بود این نبی از میان برادرانت می آید، می توانستیم 'برادران' را مانند اعداد ۲۰: ۱۴ عموزادگان تفسیر کنیم، اما بایستی به تمام جمله دقت کنید:

"از میان شما از برادرانت"

پس اشاره خاص وجود دارد که ما را ملزم می سازد تا برادران را قوم اسرائیل بدانیم. مخاطبین موسی در آن لحظه قوم اسرائیل بودند، پس از میان شما شرطی الزامی را پدید می آورد که این پیامبر قطعاً از نسل اسرائیل است نه عموزادگان ایشان [اعراب]. اما برای رفع سوء تفاهم بیاید زبان اصلی آیه را نیز بررسی کنیم:

נביא מִקִּרְבִּי מֵאַחֵי כַּמְנִי יָקִים לִי הוּא אֶהְיֶה אֲנִי מֵעַתָּה

ترجمه کلمات مورد بحث:

نبی ای	nabi	נביא
از میان	miqqirbeka	מקרב
از برادرانت	meaheka	מאחי
مانند	kamoni	כמני
برمی انگیزد	yaqim	יקים

همانطور که ملاحظه می کنید تأکید خاص اشاره در زبان اصلی وجود دارد یعنی 'از میان' که ما را ملزم می سازد این نبی را از میان بنی اسرائیل بدانیم.

نکته دو: همچون من

اول شخص که سخن می گوید 'موسی' است پس بایستی این نبی موعود همچون موسی باشد، چه در رسالت چه در زندگی و در ادامه برخی از مهمترین خصوصیات موسی را بررسی می کنیم تا ببینیم محمد آنها را داشت یا خیر.

۱- موسی در کودکی در خطر مرگ قرار داشت و بشکل معجزه آسایی نجات یافت، اما کودکان هم سن او کشته می شدند. آیا محمد بن عبدالله چنین ویژگی ای را داشت؟ خیر. اما مسیح مانند موسی در کودکی از مرگ نجات یافت در حالیکه کودکان هم سن او کشته شدند!

۲- موسی از مصر به کنعان آمد تا قوم را نجات دهد، محمد از مصر نیامد

اما مسیح پس از مرگ هیرودیس از مصر به یهودیه آمد.

۳- موسی سواد خواندن و نوشتن داشت و تورات را نوشت، محمد طبق ادعای مسلمانان بی سواد بود اما مسیح سواد خواندن و نوشتن داشت، پس در این جنبه نیز محمد شباهتی به موسی ندارد.

۴- موسی معجزات آشکار و عملی داشت، معجزاتی قابل مشاهده و ملموس، مسیح نیز چنین معجزاتی داشت اما محمد بنا به ادعای قرآن فاقد این ویژگی است.

۵- موسی صاحب عهد بود بدین معنا که رسالت خود را در قالب یک عهد ارایه داد، مسیح نیز خود را صاحب عهدی جدید می دانست، اما محمد چنین ادعایی نداشت

۶- موسی بی واسطه با خدا سخن می گفت، مسیح نیز بی واسطه سخن می گفت، اما محمد طبق ادعای مسلمانان بواسطه جبرائیل با خدا سخن می گفت، پس او در رسالت نیز شباهتی به موسی نداشت.

۷- موسی شفیع قومش بود و برای ایشان شفاعت می کرد، همچنین مسیح، اما محمد شفیع قومش [در زمان حیات] نبود.

۸- موسی از بنی اسرائیل بود و نبی ای همچون او می بایست از بنی اسرائیل باشد، مسیح نیز اسرائیلی بود، اما محمد نبود.

۹- موسی در نام خدای اسرائیل نبوت می کرد، مسیح نیز، اما محمد نه تنها در نام الله نبوت می کرد بلکه یکبار هم ادعا نکرد الله همان یهوه است در نتیجه محمد در نام خدای اسرائیل نبوت نمی کرد.

۱۰- موسی مروج چند همسری نبود، همچنین مسیح، اما محمد تعلیم می داد می توان تا چهار همسر داشت و خود نیز حداقل سیزده زن گرفت.

۱۱- موسی مقبره ای مشخص ندارد، مسیح نیز با قیام از مرگ مقبره ای ندارد، اما محمد جایی مشخص در مدینه زیر خاک مدفون است. مطابق با این نکات و ده ها نکته دیگر، می بینیم که هر چقدر مسیح همچون موسی است لکن محمد بن عبدالله شباهتی به وی ندارد و نمی توان او را نبی ای همچون موسی دانست.

نکته سه: به نام یهوه

در این آیات تصریح شده که این نبی موعود باید در نام یهوه نبوت کند، اما از آنجا که محمد در نام یهوه نبوت نمی کرد هرچند اصلاً نبوتی نداشت - بلکه در نام الله نبوت می کرد، پس او نمی تواند همان نبی موعود باشد.

حتی اگر بگویید منظور از الله همان یهوه است باز هم این مشکل رفع نمی گردد چرا که محمد حتی یکبار نگفت الله همان یهوه است! محمد نه از میان شما [قوم اسرائیل] بود، نه مهمترین مشخصات موسی را داشت و نه در نام خدای اسرائیل نبوت می کرد، لذا نمی توان این بشارت را به او نسبت داد. اما در مقابل، مسیح هر سه خصوصیت را دارد و علاوه بر این، بشارت فوق را به خود نسبت داد [یوحنا ۵: ۴۶] در نتیجه طبیعی است که بشارت را نه به محمد بلکه به مسیح مربوط بدانیم.

■ بشارت ۴: ظهور از فاران

در اواخر کتاب تثنیه سرودی وجود دارد که در آن به سه نقطه اشاره شده: سینا، سعیر و فاران که مورد آخر را با عربستان یکی می‌دانند. و اگر به یاد داشته باشید حتی در سریال مردان آنجلس نیز به آن اشاره شده بود و در کل بسیار مورد دلپذیری برای مسلمانان می‌باشد.

آیات مورد نظر:

«یهوه از سینا آمد و از سعیر بر آنان طلوع فرمود. او از کوه فاران درخشید، و از نزد کرورهای قدسیان آمد، و در دست راست خویش برایشان شریعتی آتشین داشت» (تثنیه ۳۳: ۲)

ایشان می‌گویند سینا در مصر است که مکان ظهور موسی است، سعیر در فلسطین است که مکان ظهور مسیح بوده و نهایتاً فاران همان عربستان است که محل ظهور پیامبر اسلام می‌باشد. یعنی اشاره به مکان ظهور سه پیامبر اولوالعزم! نخست باید دید این آیات به ظهور چه کسی اشاره دارد و اینکه

آیا می‌توان آن را به ظهور یک پیامبر نسبت داد یا خیر؟ اگر به آن دقت کرده باشید می‌گویید: "یهوه از سینا آمد" پس این نمی‌تواند ارتباطی با ظهور موسی داشته باشد بلکه ظهور خود خداوند در کوه سیناست. سپس می‌بینیم که ادامه می‌دهد: "از سعیر بر آنان طلوع فرمود" در اینجا نیز فاعل خود خداوند است که از سعیر طلوع کرده و این نیز کوهی در منطقه ادوم است و نمی‌توان آن را به مکان ظهور مسیح نسبت داد.

و بالاخره می‌گوید: "او از کوه فاران درخشید" بلحاظ دستور زبانی اینجا نیز فاعل خداوند است نه یک انسان، بدین معنا که در هر سه مکان [سینا، سعیر و فاران] خداوند در سه کوه متجلی شده و ارتباط آن با مکان ظهور سه پیامبر بس احمقانه می‌باشد. نکته دوم و مهمتر اینکه مکانهای نام برده شده در سرود به هیچ وجه با مکانهای مورد ادعای مسلمانان مطابقت ندارند. سینا در نزدیکی مصر است و در آن بحثی نیست، اما دو مکان دیگر چه؟ اگر آن دو مکان در فلسطین و عربستان نباشند اثبات می‌گردد که ادعای مسلمانان باطل است. سعیر کجاست؟ با توجه به داده‌های مندرج در کتاب مقدس، سعیر نه در کنعان یا فلسطین یا اسرائیل، بلکه بیرون از این منطقه و نزدیکتر به مصر است! آری سعیر نه در کنعان بلکه کوهستان محل سکونت عیسو است [پیدایش ۳۲: ۳].

اکنون بیابید به یک آیه جالب توجه کنیم که سعیر و اسرائیل را دو مکان متفاوت معرفی می‌کند.

دقت کنید:

«ادوم به تصرف در خواهد آمد، و سعیر را دشمنانش تسخیر خواهند کرد؛ اما اسرائیل همچنان مظفر خواهد شد». (اعداد ۲۴: ۱۸)

بنابراین اسرائیل که مکان ولادت مسیح می‌باشد با سعیر که در منطقه ادم است دو مکان ۱۰۰٪ متفاوتند و نکته آخر درباره سعیر اینکه خداوند در تثئیه ۵: ۲ گفته از زمین سعیر حتی یک وجب هم به قوم اسرائیل نداده، در حالی که کل سرزمین کنعان را به ایشان داده بود، پس می‌بینید که سعیر ارتباطی با کنعان و یهودیه که مکان ظهور مسیح است، ندارد. اما فاران کجاست؟ مسلمانان با تلاشی بی‌حد می‌خواهند اثبات کنند که فاران همان عربستان است در مدارک تاریخی، در حالی که نیازی نیست: "فاران همان عربستان است" شاید در وهله اول تعجب کنید اما موضوع ساده می‌شود اگر بدانید عربستانی که در مدارک تاریخی با نام فاران از آن یاد شده نه عربستان امروزی [مکه و مدینه] بلکه عربستان شمالی با مرکزیت پترا می‌باشد که قلمرو نباتیان بوده! بنابراین بایستی ابتدا این پیش فرض غلط اصلاح شود که عربستان اشاره به منطقه حجاز و مکه بوده، سپس بپرسیم که مکه چه ارتباطی با آنجا دارد؟ حتی تا قرن‌ها بعد نیز عربستان به منطقه حجاز اطلاق نمی‌شد، بلکه یا به عربستان جنوبی [یمن] و یا شمالی [پترا]. منطقه‌ای که امروزه با نام عربستان می‌شناسیم در آن زمان چیزی جز قبایل پراکنده صحرانشین نبوده است. البته اینکه فاران با عربستان امروزی فاصله زیادی داشته با کتاب مقدس نیز قابل اثبات است: اسماعیل در فاران زندگی می‌کرد و مادرش از مصر برای او زن گرفت [پیدایش ۲۱: ۲۱] پس فاران بایستی نزدیک مصر باشد. همچنین در اعداد ۱۲: ۱۶ قوم از حضیروت به فاران کوچ می‌کنند، حضیروت در ضلع جنوبی سیناست و فاران در شمال آن قرار دارد. نیز فاران میان مدیان و مصر قرارداد [۱ پادشاهان ۱۱: ۱۸].

از صحرای سینا می‌شده به صحرای فاران کوچ کرد در یک سفر [اعداد ۱۲: ۱۰]. قادش در فاران است [اعداد ۱۳: ۲۶] و حتی مکان دقیق فاران در

کتاب مقدس تعیین شده:

«این است سخنانی که موسی در آن سوی اردن در بیابان، یعنی در عربه، مقابل سوف، بین فاران و توفل، لابان، حضیروت و دی ذهب، به تمامی اسرائیل گفت» (تثنیه ۱:۱)

مطابق با داده‌های فوق امکان ندارد بتوان عربستان امروزی را با آن انطباق داد. مکان ظهور محمد یعنی مکه با موقعیت جغرافیایی فاران هم خوانی ندارد و لذا "فاران مکه نیست". نکته سوم این است که اگر هم این آیات بشارت بر ظهور کسی باشند مطابق با آیه ۳ بایستی شریعتی آتشین بیاورد. محال ممکن است بتوان این ویژگی را به محمد نسبت داد، اما کسی که با روح القدس و آتش تعمید داد یسوعا ناصری را می‌توان تحقق آن دانست. نخست دیدیم که خود آیات می‌گویند یهوه آمد، یهوه ظهور کرد و یهوه درخشید نه سه پیامبر! سپس دیدیم که مطابق با ادله کافی نه سعیر در کنعان است و نه فاران با مکه انطباق دارد، بنابراین مکان‌های مورد ادعای مسلمانان را نمی‌توان با سه مکان نام برده یکی دانست. و نهایتاً مشخصاتی در سرود وجود دارد که محمد فاقد آن بود مانند آوردن شریعتی آتشین. در نتیجه به هیچ شکلی نمی‌توان پذیرفت که این سرود بشارتی بر ظهور سه پیامبر در سه مکان [مصر، اسرائیل و مکه] باشد، بلکه اشاره‌ای است به سه تجلی خداوند بر سه کوه در طول سفر قوم اسرائیل در بیابان.

■ بشارت ۵: صالحان وارث زمین می شوند

در برخی کتب و سایت های اسلامی با این مورد مواجه می شوید که در مزامیر به نابودی شیریان و وارث شدن صالحان اشاره شده و آنها این را نوعی بشارت بر وقایع آخرالزمانی و منجی خود می دانند که در نهایت صالحان بر زمین زندگی خواهند کرد.

به این آیات توجه کنید:

«پس از اندک زمانی، دیگر شیریری نخواهد بود؛ و هرچند او را بجویی، یافت نخواهد شد. اما حلیمان وارث زمین خواهند شد، و از فراوانی سلامتی لذت خواهند برد». (مزمور ۳۷ آیات ۱۰ الی ۱۱)

برخی شیعیان این آیات را بدلیل اشاراتی که در قرآن وجود دارد بشارت تلقی می کنند و صد البته تنها موردی است که قرآن به آن اشاره کرده و آدرس را نیز داده است.

در قرآن چنین آمده:

«و ما در زبور پس از تورات نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد»

(قرآن، سوره انبیاء: ۱۰۵)

بنابراین آن دسته از اشخاص مدعی بشارت برخلاف تمام مواردی که در درس بشارات اسلام مطرح کردیم، این بار پشـتوانه قرآنی را در اختیار دارند (زبور معادل مزمور در عربی است) اما کماکان مشکلات جدی ای در تطبیق این مورد با اسلام وجود دارد. اولاً اگر این شکست شیرین و وارث شدن صالحان را به فتح سرزمینها در صدر اسلام مربوط بدانیم این مشکل پدید می آید که کماکان شیرین وجود داشته، شرارت موج می زند و صالحان همچنان وارث زمین نشده اند، بنابراین ناچاراً بایستی آن را به آخرالزمان ربط دهیم که در این صورت در آیه تصریح شده "پس از اندک زمانی" که منطقی نیست فاصله ای چند هزار ساله را اندک زمانی تصور کنیم. بنابراین بالکل ارتباط آن با آنچه مسلمانان می خواهند قابل پذیرش نیست. مشکل دوم این است که در همان مزمور ۳۷ آیه ۳۶ به تحقق آن اشاره شده و نشان می دهد منظور یک پیروزی نهایی و آخرالزمانی علیه شرارت نیست (هر چند طبیعی است در آخرالزمان صالحان پیروز شوند) بلکه تحقق آن را در همان زمان می بینیم که شیرین نیست گردیده است. در نتیجه نمی توان بشارتی آخرالزمانی از آن استنباط کرد. اینکه باور داشته باشیم در آخرالزمان یک منجی خواهد آمد و شرارت را مغلوب ساخته و اشخاص صالح و با ایمان پیروز می گردند یک امر فطری و طبیعی است که نیازی به بشارت هم ندارد، اما تا آنجا که به چهارچوب این آیات

مربوط است منظور نابودی یک شخص خاص و شریر است که در همان زمان هلاک شده نه یک پیروزی جهانی و آخرالزمانی. مشکل سوم این است که اگر هم این آیات به یک پیروزی آخرالزمانی توسط یک منجی اشاره داشته باشد (که ندارد) از کجا بدانیم این بشارت بر کیست؟ از کجا بدانیم منظور منجی زرتشتیان نیست یا مسیحی که قوم یهود در انتظار اویند یا مسیحی که طبق انجیل مصلوب شده و برخاسته یا دهها منجی دیگر؟ قرآن تصریحی در این باره نکرده و تأکید بر این بشارت تنها ناقض اعتبار آن خواهد بود، بلکه منظور قرآن برکت صالحان توسط خداست (مانند آنچه مزامیر می‌گویند) و نابودی شیران، همین و همین!

چگونه از این متون بشارت بر مهدی را استخراج می‌کنید؟ اصلاً از کجا می‌دانید دو منجی قرار است ظهور کنند؟ اگر قرآن مبین و آشکار است پس نیازی به تفسیر و تأویل شما ندارد که در این صورت اشاره‌ای به منجی در این آیات نمی‌یابیم، اگر هم نیاز به تفسیر دارد پس ادعاهای آن باطل است. چنگ اندازی عده‌ای به این موارد و اختراع بشارت بر یک منجی و... تنها نشانه فقر استدلال در اثبات حقانیت دینشان است.

حتی قرآن هم چنین مقصودی نداشته - چه اگر داشت نام منجی را ذکر می‌کرد - بلکه قصد آن اشاره به برکت خدا بر صالحان است. حقیقتاً هرچه بیشتر در این خصوص می‌اندیشم نمی‌دانم چگونه بشارت بر منجی، آن هم یک منجی تخیلی و مختص خودشان را از این متون استخراج می‌کنند که حتی با استناد به کتاب خودشان (قرآن) نیز نمی‌توان آن را اثبات کرد.

کتاب مقدس تصریح ساخته که در زمان ظهور ثانوی مسیح صلح جهانی

و آرامش و عدالت برقرار می‌گردد و شریران نابود خواهند شد و فرزندان خدا وارث زمین گشته و جهان وارد دوران جدیدی خواهد گردید، اما قرآن هرگز کوچکترین اشاره‌ای به چنین وقایع آخرالزمانی نکرده زیرا اصلاً چنین تفکری را مد نظر ندارد. تفکر عدالت آخرالزمانی و منجی شناسی پس از قرن‌ها تقابل با یهودیت و مسیحیت نزد مسلمانان شکل گرفت و جایی در قرآن بدان اشاره نشده است. ایشان جز رجوع به احادیثی که جملگی داستان‌های تخیلی بیش نیستند چاره‌ای نداشته و برای کامل نشان دادن دین خویش ناچارند به نحوی تفکر منجی شناسی و عدالت جهانی را وارد اسلام کنند - که البته حتی در جهان اسلام نیز قابل پذیرش نیست...

■ بشارت ۶: پادشاه مزمور ۴۵

بنده شخصاً ندیده‌ام یک مسلمان به این مورد استناد کند اما از آنجا که برخی کتب دفاعیاتی به آن اشاره کرده‌اند لازم دیدم در درس پاسخ داده شود. آیات مورد نظر:

«تو زیباترینی در بنی‌آدم و نعمت بر لبهای تو جاری است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالابد. ای جبار شمشیر خود را بر ران خود بیند، یعنی جلال و کبریایی خویش را. و به کبریایی خودسوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم و عدالت و دست راستت چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت» (مزامیر ۴۵: ۲ - ۴)

ایشان می‌گویند که مزمور درباره شخصی است که در میان انسانها زیباترین است [در اعمال نه چهره] و این شخص بلاغت بر لبهایش ریخته شده یعنی نازل شدن وحی بر انسانی بی‌سواد، اشاره به شمشیر نیز اثبات می‌کند منظور پیامبر اسلام است که با جنگ، بت پرستان را شکست داد. مشکل نخست

اینجاست که مزمور خطاب به خداست نه انسان! در آیه یک تصریح شده که مزمور خطاب به 'پادشاه' است که در ادامه به مهمترین نکات پیرامون آن خواهیم پرداخت:

اولاً محمد هرگز ادعای پادشاهی و سلطنت نکرد و نمی‌توان او را با سفسطه پادشاه اعراب دانست تا با مزمور انطباق یابد، ضمن اینکه قرآن می‌گوید محمد جز بشارت دهنده نیست [قرآن، سوره فاطر: ۲۳]. محمد چگونه می‌تواند همزمان هم پادشاه باشد و هم فقط بشارت دهنده؟ این ممکن نیست.

دوماً کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که برای مومن واقعی فقط یک پادشاه وجود دارد و آن هم خداست، در نتیجه پادشاهی که مزمورنویس به آن اشاره کرده خداست.

سوماً اینکه در ادامه‌ی همین مزمور تصریح شده که خدا مخاطب است نه یک انسان، اگر به آیه ۶ دقت کنید خواهید دید که می‌گوید "ای خدا تخت سلطنت تو جاودانه است" بنابراین پادشاه در آیه یک نیز خداست نه انسان.

چهارماً اینکه در عبرانیان باب یک این مزمور به مسیح نسبت داده شده پس نمی‌توان آن را به کسی دیگر مربوط دانست. مشکل دوم در ترجمه غلطی است که این پادشاه را در میان انسانها زیباترین می‌داند، حال آنکه ترجمه صحیح این است که پادشاه از بنی‌آدم زیباتر است. "از بنی‌آدم" تفاوت زیادی با "در میان انسانها" دارد و باعث می‌شود پادشاه را وجودی فرا انسانی بدانیم.

به زبان اصلی آیه توجه کنید:

יְפִיפִית מִבְּנֵי אָדָם הַיֹּצֵק חֵן בְּשִׁפְתֹתַי עַל-כֵּן בָּרַךְ אֱהִי לְעַלְמֹם

ترجمه کلمات مورد نظر:

زیباتری	yapeyapita	יפִיפִית
از بنی	mibene	מִבְנֵי
آدم	adam	אָדָם

بنابراین پادشاه نه اینکه بین انسانها زیباتر باشد، بلکه از انسانها زیباتر است که اثبات می‌کند انسان نیست!

مشکل سوم در تفسیر غلطی است که مسلمانان از واژه شمشیر دارند. شمشیر در کتاب مقدس گاه بشکل سمبلیک به کار می‌رود - خواه جنگ خواه دشمنی و کینه - اما در اینجا معنایی مثبت دارد نه منفی. شمشیر مطابق با آیه ۳ یعنی جلال و عظمت و این تفسیری است که خود آیات بما می‌دهند نه برداشتی شخصی.

اینکه هر جایی واژه شمشیر را تحت اللفظی معنا کنیم کاری اشتباه است، بلکه شمشیر را بایستی جلال و قدرت ترجمه کرد. مشکل چهارم این است که بشارت مشخصاتی خاص دارد: یا بایستی صریحاً به آمدن شخصی اشاره کند [چه شکل گذشته چه حال چه آینده] و یا اینکه به ویژگی‌ای اشاره کند که نتوان آن را رد نمود. این مزمور را نمی‌توان بشارت دانست زیرا فاقد دو خصوصیت نام برده است، بلکه شعری است تجلیلی برای خدا و در آن می‌توان نکات مهم خداشناسی را یافت. در سه مورد قبل می‌توانستیم بشارت بر آمدن شخصی را ببینیم و یا حتی در مزمور ۲ مشخصات مرگ مسیح مشاهده می‌شود، اما این مزمور فاقد چنین ویژگی‌ای است. اینکه پادشاه برلبانش

بلاغت و حکمت جاری است چه ارتباطی با نزول وحی بر شخصی بی سواد دارد؟ اتفاقاً می‌توان گفت جاری بودن بلاغت بر لبان پادشاه اثبات می‌کند او از پیش بلاغت دارد نه اینکه بعدها در یک غار بلاغت بر وی جاری گردد. پس می‌بینید چگونه اشخاص سعی می‌کنند تا به هر نکته‌ای چنگ اندازند و حقانیت دین خود را اثبات نمایند! اکنون ممکن است شخص منتقد بگوید اگر این مزمور درباره خداست پس چرا در آیه ۳ خدا او را مبارک ساخته و نیز در آیه ۷ خدا وی را با روغن مسح کرده است؟ دقت داشته باشید که خدای کتاب مقدس در عین وحدانیت، کثیرالاقنوم است یعنی 'تثلیث'. این نکته بیانگر تأییدیه الهی‌ای است که پدر بر پسر قرار داد، یعنی زمانی که اقنوم دوم جسم شده بود او را با روح القدس از آسمان تأیید نمود. پس اینکه اقنوم اول اقنوم دوم را مبارک سازد امری طبیعی است، مانند مواردی که خودش را برکت داده و تحسین می‌کند [قرآن، سوره مومنون: ۱۴]. اگر می‌تواند خودش را برکت دهد چرا فرض نگیریم پدر بتواند پسر را مبارک سازد؟ چنانچه می‌بینید حتی پاسخ‌های ایشان نیز بعلت عدم شناخت کافی است. مزمور ۴۵ فاقد خصوصیات متون بشارتی است و بشارتی بر آمدن هیچکس نمی‌دهد، درعین حال این مزمور درباره پادشاه [خدا] است که مطابق با عبرانیان باب یک مسیح می‌باشد. نکاتی که مسلمانان بر آن اصرار می‌ورزند نیز چیزی را اثبات نمی‌کند: یعنی شمشیر که دیدیم شکلی سمبلیک دارد، جاری بودن بلاغت که مشخص شد اتفاقاً با محمد همخوانی ندارد و پادشاه که محمد فاقد آن بود. پس اینمورد نیز نمی‌تواند بشارتی بر آمدن محمد بن عبدالله باشد.

■ بشارت ۷: وادی بکا

این مورد توسط برخی مسلمانان مطرح می‌گردد و بیشتر تأکید آن بر نام مکانی در مزمور می‌باشد نه شخصی خاص!

آیات مورد نظر:

«خوشابحال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو را دائم تسبیح می‌خوانند، سلاه. خوشابحال مردمانی که قوت ایشان در توست و طریق‌های تو در دل‌های ایشان. چون از وادی بکا عبور می‌کنند، آن را چشمه می‌سازند و باران آن را به برکات می‌پوشاند» (مزامیر ۸۴: ۴ - ۶)

ایشان می‌گویند که بکا معادل نام بکه در عربی است که همان مکه می‌باشد، اشاره به خانه‌ی خدا در بکا اشاره‌ای است به کعبه که حاجیان بسوی آن می‌آیند و اشک می‌ریزند و در آنجا خدا را تسبیح می‌گویند.

مشکل نخست این است که مزمور فوق مانند مزمور پیشین یک بشارت

نیست و خصوصیات بشارت را ندارد.

مشکل دوم در این است که خود مزبور مشخصه مکانی و جغرافیایی برای خانه خداوند داده و اگر به آیه ۷ توجه کنید آن را در 'صهیون' توصیف می‌نماید. صهیون نام خاص اورشلیم است که بر تپه‌ای با همین نام بنا شده، لذا خانه خداوند که مطابق با مزبور همه به آن می‌آیند در صهیون [اورشلیم] است نه هیچ نقطه دیگری بر کره زمین!

از آنجا که ممکن است به ترجمه شک داشته باشید اصل عبری آن را از آیه ۷ برای شما می‌آوریم:

יְלֹכוּ מִחִיל אֱלֹהֵי יִרְאָה אֱלֹהִים בְּצִיּוֹן

حتی با کمترین سطح سواد نیز می‌توان نام صیون (صهیون در پارسی) را ملاحظه کرد. בְּצִיּוֹן از دو واژه צ [در] و צִיּוֹן [صهیون] تشکیل شده و اثبات می‌کند موقعیت جغرافیایی خانه خداوند در اورشلیم است.

اکنون به نسخه یونانی از همان آیه دقت بفرمایید:

πορεύσονται ἐκ δυνάμεως εἰς δύναμιν

οφθήσεται ὁ θεὸς τῶν θεῶν ἐν Σιών

در سپتاوگنت نیز نام Σιών با تلفظ صیون مشاهده می‌گردد، در نتیجه هیچ بحثی در وجود نام صهیون نمی‌ماند. چگونه می‌توان این موقعیت جغرافیایی را با بکه [مکه] انطباق داد؟

مشکل سوم در این است که مطابق با آیه ۶ مکان خانه خداوند با باران

پاییزی سیراب می‌گردد که نمی‌توان آن را با خصوصیات اقلیمی مکه انطباق داد.

مشکل چهارم این است که نام خاصی بر مسکن خدا قرار دارد یعنی "خدای لشکرها" که در اصل یهوه صبايوت می‌باشد. از آنجا که نام کعبه نه مسکن یهوه صبايوت بلکه "بیت الله" است پس مشخصه نام آن نیز با مکه قابل تطبیق نیست.

مشکل پنجم این است که اگر مزمور بشارتی بر مکه و اسلام باشد بایستی ذهن خواننده را به محمد هدایت کند نه شخصی دیگر. این در حالی است که در آیه ۹ از مسیح سخن به میان آمده! چگونه بشارتی که باید ذهن مخاطب را به شخصی در عربستان سوق دهد، یکباره از مسیح می‌گوید؟ این منطقی نیست که آن را بشارتی بر اسلام تلقی کنیم.

و نهایتاً مشکل ششم در بهترین قسمت این آیات است یعنی وادی بکا.

مسلمانان با اشاره به نام بکا و تطبیق آن با بکه، آن را اشاره‌ای بر مکه می‌دانند، اما حقیقت چیست و وادی بکا به چه معناست؟ در واقع بکا نه به بکه یا اشکها یا خشک و هرآنچه ترجمه‌ها برگردانیده‌اند، بلکه بمعنای درخت بلسان می‌باشد. بلی بکا در اصل به درخت بلسان اطلاق می‌شود. بطور مثال می‌توان به کتاب ۲ سموئیل باب ۵ آیه ۲۴ اشاره کرد که بکا در حالت جمع بمعنای درختان بلسان آمده. موضوع زمانی جالبتر می‌گردد که بدانید این وادی درختان بلسان در ۲ سموئیل کجاست. این وادی همان وادی المیسه است که از آنجا می‌توان به دروازه غربی 'اورشلیم' راه یافت. بنابراین وادی مذکور در مزمور نه بشارتی بر بکه، بلکه اتفاقاً مشخصه‌ای دیگر است که اثبات می‌کند هدف

همان اورشلیم است. اگر مسلمانان عزیز منطق را از صندوق عقب ماشین در آورند تا با استفاده از آن ادعای خود را بسنجند، نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که نه وادی بکا بمعنای بکه است، نه مکه شهری حاصلخیز است، نه صهیون را می‌توان به مکه ربط داد، نه نام کعبه مسکن یهوه صباوت است و نه اصلاً این مزمور بشارتی بر آمدن کسی است. بلکه تمامی مشخصات بر خانه خداوند در اورشلیم دلالت دارند.

■ بشارت ۸: ظهور مهدی با ذوالفقار

در یک سایت اسلامی که قصد اثبات حقانیت دین خود را داشت، به این مورد برخوردیم که نویسنده گفته بود در کتاب مقدس به ظهور منجی (مهدی) با شمشیر علی یعنی ذوالفقار اشاره شده و... چه نتایج شگرفی که او از این فرض بنیانی بدست آورده بود تا آنجا که نه تنها حقانیت اسلام، بلکه حقانیت شیعه را نیز از بشارت مذکور اثبات نمود.

اما آیات مورد نظر:

«ستایش خدا در دهانشان باشد، و شمشیر دو دم در دستانشان. تا از قومها انتقام کشند، و ملتها را به مجازات رسانند»

(مزمور ۱۴۹ آیات ۶ الی ۷)

استدلال نویسنده بر این فرض بود که منظور از ستایش بر لبان آنها، ذکر صلوات است و شمشیر دودمه همان ذوالفقار علی است که در دست مهدی

می‌باشد و انتقام از ملت‌ها را برقراری عدالت آخرالزمانی توسط منجی خود تلقی کرده بود. اما این تفسیر بسیار ساده‌لوحانه و منفعت‌طلبانه می‌باشد، زیرا اولاً در این آیات تمام ضمایر بصورت جمع است نه فرد. اگر ایشان درست می‌گویند و منظور شمشیر ذوالفقار است، بایستی این شمشیر در دست یک نفر باشد نه عده‌ای بی‌شمار، بنابراین قطعاً شمشیر دو دمه چیزی سمبلیک است که می‌تواند در اختیار عموم باشد. این شمشیر مطابق با آیات بسیاری کلام خداست که برنده‌تر از شمشیر است، فی‌المثل رساله عبرانیان باب ۴ آیه ۱۲. لذا شمشیری که در دست این عده است در واقع کلام خداست که به شکلی سمبلیک همچون شمشیری دو دمه توصیف گردیده است. مشکل دیگر این است که شمشیر دو دمه در کتاب مقدس فراوان به چشم می‌خورد، مثلاً داوران باب ۳ آیه ۱۶ که منظور شمشیری است با دو لبه برنده نه شمشیری مانند آنچه علی داشت با دو نوک جداگانه! شمشیرها در زمان باستان به چندین نوع تقسیم می‌شدند که یکی از این تفاوت‌ها در خصوص لبه آن بود، برخی شمشیرها تک لبه‌ای و برخی دو لبه‌ای یا دو دمه بودند و در کتاب مقدس این نوع شمشیرهای دو لبه مد نظر قرار دارد. حال آنکه ذوالفقار مطابق با گزارشات احادیث اسلامی نه دو لبه، بلکه دو نوک جداگانه داشت و این نشان می‌دهد نویسنده نه به احادیث مذهب خود اشراف دارد، نه شواهد تاریخی و نه کتاب مقدس. مشکل دیگر این است که در کتاب مقدس کسی که صاحب این شمشیر دو دمه است (در مفهوم سمبلیک) کسی نیست جز مسیح! بطور مثال مکاشفه باب ۱ آیه ۱۶ و باب ۲ آیه ۱۲ که نشان می‌دهد منظور از شمشیر دو دمه قطعاً کلام خداست، زیرا تصریح شده پسر خدا یک شمشیر دو دمه در دهان دارد. بی‌شک انتظار ندارید که مسیح شخصی باشد که بجای زبان

در دهان خود شمشیری دو دم داشته باشد و این تصویر غیرمنطقی خواهد بود. بنابراین بایستی شمشیر دو دمی را که مسیح در دهان دارد به کلام تعبیر نماییم و این اثبات می‌کند در مزمور ۱۴۹ نیز همان درک تمثیلی صحیح است. مشکل دیگر و البته طنز ماجرا در این است که این عده در مزمور می‌رقصند و شادی می‌کنند، اعمالی که هیچکس از یک مسلمان انتظار ندارد!! بلکه تنها پیروان مسیحیت هستند که در پرستش و ستایش‌های خود از رقص و آواز و نغمه و سرود استفاده می‌کنند. مطابق با تعلیم انجیل، مسیحیان بر مردم این جهان و امتهای و حتی فرشتگان داوری خواهند کرد (۱ قرن‌تیا ۶: ۲)، بنابراین مفهوم مزمور را چنین باید برداشت کرد که سرسپردگان خداوند با کلام خدا مردم جهان را داوری و محکوم می‌کنند که بشکل سمبلیک شمشیری دو دمه توصیف گردیده است. تفسیر آن عده از مسلمانان که برای اثبات حقانیت دین خویش هر جا لازم ببینند سمبلیک و هر جا هم نیاز باشد تحت‌اللفظی تفسیر می‌کنند تنها باعث استهزای ایشان خواهد شد.

■ بشارت ۹: مخمدیم

این مورد در غزل‌های سلیمان می‌باشد که بسیار مورد علاقه مدافعین اسلام بوده و دائماً به آن اشاره می‌کنند تا وجود نام پیامبرشان و بشارت به او را اثبات نمایند.

آیات مورد نظر:

«ساق‌هایش ستون‌های مرمین، بنا شده بر پایه‌های طلای ناب. سیمایش همچون لبنان، بی‌همتا چون سرو آزاد. دهانش بس شیرین، و او به تمامی دل انگیز! این است دلدادۀ من، ای دختران اورشلیم، این است یارمن»

(غزل غزل‌ها ۵: ۱۵ - ۱۶)

در زبان اصلی آیه یعنی عبری، واژه‌ای که دل انگیز

ترجمه شده مک‌م‌م‌دیم با تلفظ makhamadim می‌باشد که همان نام پیامبر اسلام یعنی 'محمد' است.

مشکل نخست این است که آیات فوق بشارت نیست و تنها یک سخن عاشقانه می باشد که میان سلیمان و معشوقه اش رد و بدل می گردد. این آیات اگر در چهارچوب کلی خوانده شوند با خصوصیت بشارت همخوانی ندارند.

مشکل دوم این است که **בְּמַחְמַדִּים** در شکل جمع است، یعنی 'ا' در انتهای واژه معادل ها در پارسی است [مثل سرباز+ها] و همچنین معادل S در انگلیسی [مثل Car + s] بنابراین جمع بودن مخمد ما را ملزم می سازد تا آن را بشکل جمع بخوانیم نه فرد، یعنی: مخمدها. این به هیچ عنوان قابل پذیرش نیست که مخمدها را با محمد که یک انسان مفرد می باشد برابر بدانیم. ممکن است مسلمانان بگویند که حالت جمع برای احترام بیشتر است نه جمع واقعی. در پاسخ باید متذکر شویم که در زبان عبری ضمیر مای ملوکانه وجود ندارد! در سایر زبان ها گاهی خدا یا یک پادشاه خود را ما خطاب می کند تا احترام بیشتری به خود دهد که مای ملوکانه نام دارد اما در ادبیات عبری چنین نیست و هرگز نمی بینید که یک پادشاه به خودش بگوید 'ما' بلکه من. در نتیجه جمع بودن مخمدیم ما را ناگزیر می سازد تا آن را بشکل جمع معنا کنیم که در اینصورت دیگر نمی توان نام محمد را از آن استخراج نمود.

مشکل سوم این است که اگر **מחמד** را محمد ترجمه کنیم، آیه شکیلی غیر منطقی می گیرد:

"دهانش شیرین و او کاملاً محمد"

خب این به چه معناست؟ او کاملاً محمد است یعنی چه؟ کلمات و ساختار جمله نیز ما را وادار می نماید تا مخمدیم را چیزی جز محمد ترجمه کنیم که در ادامه خواهید خواند.

مشکل چهارم این است که واژه محمد از ریشه حمد در عربی است که بمعنای ستایش می باشد، و مسلمانان تصور می کنند حمد در عربی معادل خمد در عبری است، اما این اشتباه است. خمد در عبری که ریشه مخمدیم می باشد در حقیقت بمعنای دوست داشتنی، لذیذ، نفیس، عزیز، دلپسند و چیزی است که انسان آرزویش را دارد. و این به هیچ عنوان با حمد [ستایش] مطابقت ندارد، زیرا واژه ستایش در عبری واژه ای ۱۰۰٪ متفاوت است. به قول یکی از دوستان یهودی، در اسرائیل به سگی که بسیار ناز و عزیز باشد می گویند makhamad و این هیچ ارتباطی با نام کسی ندارد و حتی با آن هم ریشه نیست.

مشکل پنجم این است که واژه מַחְמַד [مخمد] بارها در کتاب مقدس آمده نظیر: پادشاهان ۲۰: ۶، ۲ تواریخ ۳۶: ۱۹، اشعیا ۶۴: ۱۱، حزقیال ۲۴: ۱۶ و هوشع ۹: ۶ که اگر بخواهیم آن را در آیات مذکور به محمد ترجمه کنیم مشکلاتی جدی پدید می آید. بنابراین در غزل ها نیز مانند سایر قسمت ها بایستی بشکل صحیحی ترجمه شود نه نام محمد.

مشکل ششم این است که اگر מַחְמַד یک نام باشد بایستی در ترجمه نیز به همان شکل یا حداقل با کمترین تغییر آوانویسی، ذکر شود نه اینکه ترجمه گردد، این درحالی است که מַחְמַד را در سپتواگنت بصورت επιθυμία با تلفظ epitumia ترجمه شده که بمعنای مطلوب و پسندیده می باشد، بنابراین מַחְמַד نمی تواند یک نام باشد.

مشکل هفتم این است که در قرآن ادعا نشده نام محمد در کتب اهل کتاب آمده، بلکه نام احمد که شکل متفاوتی از آن می باشد. اگر چنین بشارتی در غزل ها بود آیا نمی بایست قرآن یک بار به آن اشاره می کرد تا جای شک

نماند؟ فی الواقع نه در قرآن نه در کتب تاریخی اسلام چنین ادعایی نمی‌یابیم و این اثبات می‌کند که ادعای مسلمانان یک ابداع مغرضانه بیش نیست.

مشکل هشتم این است که در کتاب غزل‌ها کاراکترهای مشخصی وجود دارد: دلدار که معشوقه سلیمان است، دل‌داده یا عاشق که صراحتاً خود سلیمان معرفی شده و سایرین. آیه ۱۵ از باب ۵ سخنان دلدار به دل‌داده است یعنی خطاب به سلیمان و نمی‌توان آن را خارج از چهارچوب تفسیر نمود. مطابق با دلایل فوق‌الذکر، می‌بینیم که مسلمانان واژه‌ای هم‌آوا با نام محمد یافته و اشتباهاً آن را بشارت تلقی می‌کنند. در حالی که این آیات خصوصیت بشارت را ندارند، محمد بلحاظ ریشه شناسی بسیار متفاوت با محمد است، محمد بارها در کتاب مقدس به کار رفته و نمی‌توان آنها را به محمد ترجمه کرد، محمدیم حالت جمع است که اثبات می‌کند نام نیست، نیز اگر آن را محمد ترجمه کنیم شکل منطقی آیه از دست می‌رود، محمدیم اگر نام بود ترجمه نمی‌شد در نسخه یونانی و اینکه چهارچوب متن ما را از چنین تفسیری باز می‌دارد. بنابراین واژه مورد بحث بدلیل سوتفاهم و عدم آگاهی به نام پیامبر اسلام ربط داده شده و بشارتی در کار نیست. معشوقه سلیمان در وصف او می‌سراید:

"دهانش بس شیرین و در اوست کل لذایذ" اگر مسلمانان آیه را شکل دیگری ترجمه کنند فقط برای خودشان اعتبار خواهد داشت نه هیچ کس دیگری.

■ بشارت ۱۰: الاغان و شتران جفت جفت

در این مورد مسلمانان به آیاتی از کتاب اشعیا مراجعه می‌کنند که صحبت از دیدبانی می‌کند که باید سواران الاغ جفت جفت و سواران شتر جفت جفت را مشاهده کند، و این را به ترتیب به عیسی بن مریم [یشوعا] و محمد نسبت می‌دهند.

آیات مورد نظر:

«و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را بیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید» (اشعیا ۲۱: ۷)

ایشان می‌گویند که آمدن شخص الاغ سوار اشاره به ظهور مسیح دارد و متعاقب آن شتر سوار پیامبر اسلام است. مسلمانان به ترجمه‌ها انتقاد می‌کنند که چرا اشخاص سوار بر الاغ و شتر را بشکل جمع ترجمه کرده و نوشته‌اند 'الاغان' و 'شتران' در حالی که هر دو در اصل عبری مفرد هستند. پس بیایید زبان اصلی آیه را بررسی نماییم:

ورאָן רב צמד צרשים רב חמבֿר רב גמלוהקנשיב קשב רב־קשב

ورאָן	werah	و ببیند
רב	rekeb	ارابه
צמד	semed	جفت
צרשים	parasim	سواران
רב	rekeb	ارابه
חמבֿר	hamowr	الاغ
גמל	gamal	شتر
והקנשיב	wehiqsib	و گوش دهد
קשב	qeseb	به دقت
רב־קשב	rabqaseb	دقت زیاد

ترجمه دقیق:

"و ببیند جفت ارابه ی سواران، ارابه الاغان، ارابه شتران، و بدقت گوش دهد، با دقت زیاد"

شاید پرسید چرا در ترجمه کلمه به کلمه الاغ و شتر مفرد هستند اما در ترجمه نهایی زوج؟ در پاسخ باید بگویم در ترجمه کلمه ای، هر کلمه مجزا ترجمه شده از این رو هم الاغ و هم شتر مفرد است، اما در ترجمه نهایی کلمات با توجه به ساختار متن ترجمه می شوند، یعنی واژه 'ارابه' ما را ملزم می سازد تا الاغ و شتر را بشکل جمع ترجمه نماییم. بی شک انتظار ندارید که ترجمه کنیم "ارابه ی شتر" زیرا چنین ترجمه ای غیرمنطقی است، بلکه باید یک جفت حیوان ارابه را

بکشد؛ بدین معنا که دیدبان ارابه اسب سواران و شتران و الاغان را می‌نگرد نه الاغ و شتر را. در نتیجه جمع بودن اینها سبب می‌گردد ادعای مسلمانان از ابتدا رد شود. نکته دیگر اینکه خود واژه ارابه ادعای ایشان را رد می‌کند. واژه ۱۱۱۱ با تلفظ rekeb حتی‌الغیر با یک شتر ترجمه شود این سوال را مطرح می‌سازد که مگر محمد سوار بر ارابه شتر آمد؟ حقیقتاً بنده با خواندن تواریخ اسلامی ندیده‌ام صحبت از ارابه‌ی شتر باشد و مسلمانان نمی‌توانند چنین جزییاتی را به داستان اضافه نمایند. مشکل حتی فراتر از اینهاست زیرا گفته ارابه‌ی الاغ، اما مگر مسیح با ارابه‌ی الاغ آمد؟ پس می‌بینید واژه ۱۱۱۱ [ارابه] چگونه بشارت را بر باد می‌دهد. نکته مهمتر اینکه خود چهارچوب آیات مشخص می‌سازد که این نبوت درباره چیست: در آیه ۹ می‌بینیم که دیدبان جفت سواران را می‌بیند که پیام سقوط بابل را می‌آورند، بلی این پیام درباره سقوط بابل است و سواران بر الاغ‌ها و شتران اشاره به قاصدانی است که این بشارت را می‌آورند. همچنین در آیه ۱ تصریح شده این وحی درباره بیابان کنار دریا [بابل] است. متن آیه نبوتی است درباره شنیدن خبر سقوط بابل و اشاره به ارابه‌های الاغ و شتر نیز به منظور رسانیدن این خبر به نقاط دور و نزدیک می‌باشد و نمی‌توان بشارت آمدن پیامبری را از آن استخراج نمود. ضمن اینکه اگر الاغ سوار و شترسوار دو پیامبر باشند این مشکل پدید می‌آید که دو پیامبر مورد نظر دقیقاً کی و کجا با ارابه آمدند؟ بنابراین ادعای بشارت در این آیات دور باطل است.

■ بشارت ۱۱: نزول وحی به زبان عربی

برخی با اشاره به این مورد ادعا می‌کنند اینکه وحی به زبان عربی نازل شود پیشگویی شده و در نتیجه بشارتی است بر پیامبر اسلام. آیات مورد نظر:

«پس اکنون با لبانی الکن و زبانی غریب با این قوم سخن خواهد گفت» (اشعیا ۲۸: ۱۱)

ایشان می‌گویند که سخن گفتن خدا اشاره به نزول وحی بر نبی دارد و اینکه این وحی به زبانی جدید نازل می‌شود بشارتی است بر نزول وحی (قرآن) به زبان عربی و البته لبان الکن نیز اشاره‌ای است به بیسواد بودن پیامبر اسلام. اولاً اگر این سخن گفتن به زبان غریب اشاره‌ای به نزول وحی به زبانی جدید باشد، چرا آن را عربی بدانیم؟ چرا فرض نگیریم منظور الهام عهد جدید

به زبان یونانی است؟ زبان یونانی زبانی است بسیار متفاوت با عبری و از آنجا که انجیل به یونانی نوشته شده پس چرا این را بشارتی براسلام بدانیم؟ ممکن است بگویید یهودیان بواسطه ترجمه یونانی با این زبان آشنایی داشتند پس این زبان نمی تواند یونانی باشد؟ در پاسخ باید بگویم این اشتباه است، چرا که کتاب اشعیا قرن ها پیش از میلاد نوشته شده و در آن زمان هنوز یهودیان به تبعید نرفته اند، لذا مکتب اسکندرانی هم بوجود نیامده و ترجمه یونانی نیز انجام نشده؛ در نتیجه مخاطبین کتاب اشعیا هیچگونه آشنایی با زبان یونانی ندارند. پس دوباره می پرسیم که چرا این آیات بشارتی بر الهام انجیل به یونانی نباشند؟ چرا عربی؟ بنابراین می بینید که مسلمانان هیچ دلیلی برای ادعای خود ندارند و نمی توانند تفسیر ما را رد کنند! اما نکته مهمتری وجود دارد که اثبات می کند این زبان نمی تواند زبان عربی باشد. می پرسید چه چیزی؟ واضح است:

زبان های عبری و عربی از یک ریشه هستند یعنی زبان سامی، و به همین دلیل شباهت بسیار زیادی با هم دارند و گاهی کلمات هم معنی اند. بطور مثال روح در عربی با رواح در عبری شباهت دارد، قرن بمعنای شاخ در دو زبان یکی است، اب بمعنای پدر یا شباهت بت و بیت و صدها مثال دیگر که اثبات می کند این دو زبان ریشه ای مشترک دارند و کاملاً آشنا محسوب می گردند. این در حالی است که آیات می گویند این زبان 'غریب' یا 'بیگانه' است یعنی نامفهوم و نا آشنا برای عبرانیان، در نتیجه نمی توان آن را با عربی یکی دانست. این زبان نه عربی است نه آرامی نه پارسی، بلکه نبوتی است از استعمار رومی - یونانی برایشان. و در آخر اینکه چهارچوب آیات نشان می دهد این زبان یک مجازات است برای قومی نافرمان، در حالی که مطابق با ادعای قرآن،

عربی بودن وحی قرآن باعث برکت جهان است نه بالعکس، پس نمی‌توان آن را چنین تفسیر کرد. این به اصطلاح بشارت مشکلات جدی‌ای دارد؛ اینکه عربی‌زبانی آشنا و هم‌خانواده با عبری است اما زبان مذکور بایستی ناآشنا باشد یعنی 'غریب'. نیز اگر این اشاره‌ای به نزول وحی باشد بر انجیل دلالت دارد نه قرآن.

■ بشارت ۱۲: پیامبر امی

این مورد را نیز برخی مطرح می‌کنند و با توجه به انتهای آیه آن را به نزول وحی بر پیامبری امی مربوط می‌دانند.

آیات مورد نظر:

«تمام این رؤیا برای شما جز کلمات طوماری مهمور نیست. اگر آن را به کسی دهند که خواندن می‌داند و بگویند "اینرا بخوان" پاسخ خواهد داد: "نمی‌توانم..." یا اگر به کسی داده شود که خواندن نمی‌داند، و به او بگویند: "اینرا بخوان" پاسخ خواهد داد "خواندن نمی‌دانم"» (اشعیا ۲۹: ۱۱ - ۱۲)

ایشان می‌گویند طومار سمبلی است از کلام خدا و شخصی که خواندن نمی‌داند محمد است که بی سواد بود و هنگامی که جبرئیل به او گفت بخوان گفت نمی‌دانم، پس این یک بشارت بر پیامبر امی [بی سواد] است. اینکه حتی برخی مسلمانان امی بودن محمد را قبول ندارند به کنار، چهارچوب آیات بما چه می‌گوید؟ در اینجا طومار سمبل وحی الهی است - نه الزاماً کلام خدا

- و به دو گروه داده می‌شود:

۱- شخص باسواد

۲- شخص بی‌سواد

وقتی طومار را به اولی می‌دهند می‌گویند نمی‌توانم بخوانم، زیرا مهمور است و هنگامی که طومار را به دومی می‌دهند می‌گویند خواندن نمی‌دانم. اگر فقط صحبت از شخص بی‌سواد بود می‌توانستیم ادعای مسلمانان را بررسی کنیم اما اکنون حتی ارزش بررسی هم ندارد، زیرا ادعای مسلمانان توضیحی برای شخص اول که طومار را به او می‌دهند ندارد و تمام توجه بر شخص دوم است تا آن را خارج از چهارچوب به پیامبر خود نسبت دهند. اما مشکل زمانی جدی‌تر می‌شود که خواندن آیات را تا به آیه ۱۸ ادامه دهید، که در آن گفته طومار مذکور سبب بینایی کوران و شنوایی کران می‌گردد که قطعا تمثیلی است از هدایت گمراهان. از آنجا که قرآن در سوره نمل عبارت ۸۱ گفته محمد نمی‌تواند با رسالتش کوران را بینا و کران را شنوا کند، لذا طومار نمی‌تواند وحی مورد نظر مسلمانان یعنی قرآن باشد. در این آیات طومار به باسواد و بی‌سواد داده می‌شود تا نشان دهد هیچ انسانی توانایی و استحقاق خواندن آن را ندارد. اما این طومار چیست که هیچکس یارای خواندنش را ندارد؟ برای تفسیر صحیح بایستی طومار را در قاب کلی کتاب مقدس ببینیم بخصوص متون مکاشفه‌ای. این طومار همان طوماری است که در حزقیال باب ۳ و مکاشفه باب ۱۰ توسط دو نبی [حزقیال و یوحنا] خورده می‌شود. این طومار حاوی لعنتی است برای قوم نافرمان و به نوعی حکم مجازات ایشان می‌باشد که بصورت سمبلیک آن را 'طومار' معرفی کرده. ممکن است برسید طومار

حاوی لعنت و مجازات چگونه باعث بینایی کوران و شنوایی کران می‌شود؟ در پاسخ باید بگویم با ایجاد ترس از هلاکت! بسیاری با شنیدن پیام مجازات الهی از زبان انبیا از گناه خویش توبه کرده و هدایت می‌گردند و این معنی و هدف آیه ۱۸ است که گفته کوران بینا می‌شوند. اما پرسش مهم دیگر این است که چرا هیچکس نمی‌تواند طومار را بخواند؟ از این رو که مطابق با آیه ۱۰ در همین باب خداوند دهان انبیا را بسته تا نتوانند نبوت کنند و به قوم اخبار غیب دهند، بدین سان نه شخص با سواد و نه شخص بی‌سواد نمی‌تواند از غیب خبر دهد و بگوید اراده خداوند چیست، یا اصطلاحاً طومار را بخواند. طبق معمول چهارچوب آیات بشکل قاطعی ادعای بشارت را رد می‌کند و نیز جزییات مربوط به این طومار هیچگونه همخوانی با ادعای مسلمانان ندارد، نظیر دادن طومار به شخص با سواد و یا اینکه مطابق با قرآن محمد نمی‌تواند چشم کوران را بگشاید، پس این بشارت نیز رد می‌شود.

■ بشارت ۱۳: خادم برگزیده خداوند

عده‌ای در تلاش برای اثبات بشارت اسلام، به آیاتی دیگر از کتاب اشعیا اشاره می‌کنند که صریحاً در خصوص شخصی به نام خادم خداوند می‌گوید. آیات مورد نظر:

«این است خادم من که از او حمایت می‌کنم، و برگزیده من که جانم از او خشنود است. من روح خود را بر او می‌نهم، و او عدالت را در حق قوم‌ها جاری خواهد ساخت. او فریاد نخواهد زد و آوای خویش بلند نخواهد کرد، و صدای خود را در کوچه‌ها نخواهد شنواید. نی خرد شده را نخواهد شکست، و فتیله کم سو را خاموش نخواهد کرد. او عدالت را در کمال امانت اجرا خواهد نمود؛ سست نخواهد شد و دلسرد نخواهد گشت تا عدل و انصاف را بر زمین برقرار سازد. سواحل دور دست چشم انتظار شریعت اویند» (اشعیا ۴۲: ۱-۴)

ایشان می‌گویند این نبوت درباره پیامبر اسلام است، به این دلیل که در آیات گفته شده سواحل و مردم جزیره منتظر اویند که اشاره به جزیره عرب دارد.

همچنین در آیه ۱۱ به قیدار اشاره شده که نبوت را به اعراب مربوط می‌سازد. نیز در این نبوت تصریح شده که این شخص شریعت دارد که تنها کسی که پس از اشعیا با شریعتی جدید آمد محمد است. بنابر این نبوت فوق درباره پیامبر اسلام است نه کسی دیگر. دلایل متعددی برای رد این ادعا وجود دارد که در ادامه سعی می‌کنیم برخی را ذکر کنیم. مشکل اول اینکه اگر این نبوت به پیامبر اسلام مربوط است بایستی در متون اولیه اسلامی صراحتاً از آن یاد شده باشد و آن را به محمد نسبت داده باشند. فی‌المثل در قرآن یا سیره ابن اسحاق، که می‌دانیم چنین نیست. اگر انجیل را مطالعه بفرمایید خواهید دانست که مسیح بارها به این نبوت اشاره فرمود و آن را به خود ربط داد (متی ۱۲: ۱۸) بنابراین اگر این نبوت کتاب اشعیا به محمد ربط داشت بایستی مانند انجیل، به آن در قرآن یا سیره اشاره می‌شد تا بدانیم چنین ادعایی ریشه در اسلام اولیه داشته است، که چنین نیست!

مشکل دوم این است که در این نبوت تصریح شده این شخص، یعنی این خادم برگزیده، قدرت معجزه دارد. به آیه ۷ دقت فرمایید: "تا چشمان نابینایان را بگشایی، و اسیران را از زندان برهانی" این عمل را به دو صورت می‌توان تفسیر نمود، یکی روحانی و دیگری مادی. اگر آن را روحانی تفسیر نماییم بدین معناست که این شخص چشم دل گمراهان را خواهد گشود و ایشان را هدایت خواهد فرمود و اگر مادی تفسیر کنیم بمعنای معجزه و شفای چشم نابینایان می‌باشد. حال باید دید محمد در این دو جنبه می‌توانست چشم‌ها را بینا سازد یا خیر. ما می‌دانیم که محمد قدرت شفای نابینایان را نداشت و بر اساس روایات بسیاری، هرگاه از او معجزه خواسته می‌شد می‌گفت من فقط برای تبلیغ راه خدا و اسلام آمده‌ام نه چیزی بیشتر. بنابراین تفسیر مادی را نمی‌توان به او نسبت داد. اما در

جنبه روحانی چه؟ آیا محمد چشم دل گمراهان را نمی‌گشود؟ در این رابطه بهتر است قرآن را بررسی کنیم دقت فرمایید:

«تو نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان راه‌نمایی. آواز خود را تنها به گوش کسانی توانی رساند که به آیات ما ایمان آورده‌اند» (قرآن، سوره نمل: ۸۱)

بنابراین قرآن تعلیم می‌دهد که محمد حتی در جنبه روحانی نیز قادر به گشودن چشم گمراهان نیست. این در حالی است که نبوت کتاب اشعیا می‌گوید این شخص چشمها را بینا می‌سازد، او یا قدرت شفای چشمها را دارد و یا گشودن چشم دل گمراهان را که هر دو جنبه در شخص مسیح صدق می‌نماید. حتی قرآن تأیید می‌کند که عیسی بن مریم (یشوعا) چنین قدرتی دارد اما درباره محمد چنین نگفته است.

بنابراین نبوت فوق به پیامبر اسلام مربوط نیست.

مشکل سوم اینکه در این نبوت گفته شده که خدا روح خود را بر این شخص خواهد فرستاد، از انجیل که بگذریم، حتی خود قرآن نیز ادعای مسلمانان را رد می‌نماید. در قرآن گفته شده خدا روح خود را بر عیسی (یشوعا) فرستاده است [قرآن، سوره بقره: ۸۷]. بسیار جالب است اگر بدانید در قرآن هرچه بر ارسال روح القدس بر عیسی (یشوعا) تصریح شده، اما در عوض حتی یک مورد نگفته خدا روحش را بر محمد فرستاده باشد! ممکن است دوستان مسلمان به سوره شورا عبارت ۵۲ ارجاع دهند و ادعا کنند خدا روحش را بر محمد فرستاده است، اما این غلط است.

به این عبارت توجه کنید:

وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا

همچنانکه می بینید در اصل عربی گفته روحا که بمعنای یک روح می باشد نه روح خود، اگر منظور روح خود بود بایستی می گفت روحی نه روحا. بنابراین عبارت مورد نظر بایستی ترجمه شود "و همچنان روحی را به امر خود نزد تو فرستادیم". اگر گفته بود روح خود را، می توانستیم بپذیریم، اما کماکان این ربطی به نبوت کتاب اشعیا ندارد، زیرا در آنجا گفته شده خدا روح خودش را یعنی روح القدس را می فرستد نه یک روحی را.

مشکل چهارم این است که در نبوت گفته شده "نی خرد شده را نخواهد شکست".

این عبارت در کتاب مقدس بمعنای نابود کردن قدرتی در حالت ضعف است (اشعیا ۳۶: ۶) و این شخص نباید درگیر جنگ و نابودی اقوام و حکومتها شود، لکن محمد بمحض قدرت گرفتن در مدینه به جنگ اقوام و اقلیت ها رفت و با نابودی ایشان اثبات کرد نی خرد شده را می شکند، لذا از این حیث هم نبوت بر او صدق نمی کند.

مشکل پنجم اینکه در نبوت گفته شده "جزایر چشم انتظار شریعت اویند". دقت کنید نگفته جزیره بلکه جزایر که حالت جمع آن اشاره به جزیره عرب را رد می نماید. در زبان اصلی گفته ayim 𐤀𐤓𐤌 و واژه جزیره بصورت جمع نشان می دهد منظور سرزمین های ساحلی دور دست می باشد نه شبه جزیره عربستان.

مشکل ششم این است که در نبوت می خوانیم "من تو را عهدهی برای قوم و نوری برای ملتها خواهم ساخت" و تا آنجا که می دانیم محمد هرگز ادعا نکرد عهدهی برای قوم ها یا نور است یا در او عهدهی برای قوم ها بسته شده، بلکه این

یشوعا بود که می‌گفت عهدی است برای قوم‌ها (لوقا ۲۲: ۲۰) و نور است (یوحنا ۱۲: ۸). بنابراین پیامبر اسلام این مشخصه را نیز ندارد. و بالاخره مشکل هفتم اینکه قیدار عربستان نیست. با توجه به اسناد تاریخی و باستان شناسی می‌دانیم قیدار بر عربستان [منظورمان عربستان فعلی است نه پترا] انطباق ندارد.

بطور مثال در یک کتیبه می‌خوانیم که آشوربانیپال پادشاه قیدار را شکست داده و سرزمین او را فتح کرده است، حال آنکه می‌دانیم سرزمین عربستان جزو قلمرو آشوربانیپال نبوده، در نتیجه قیدار را نمی‌توان عربستان دانست. همچنین در ارمیا ۴۹: ۲۸ گفته شده پادشاه بابل قیدار را فتح کرده، اما هرگز عربستان (حجاز و مکه و مدینه و...) توسط هیچکدام از پادشاهان آشور یا بابل یا پارس فتح نشد، بنابراین قیدار اشاره‌ای به عربستان نیست. توجه داشته باشید وقتی می‌گوییم قیدار عربستان نیست، منظورمان از عربستان سرزمین حجاز است نه عربستان باستانی که در اسناد تاریخی با مرکزیت پترا از آن یاد شده، بنابراین عربستانی که با قیدار برابر دانسته شده سرزمین حجاز (مکه و مدینه) نیست و نتیجتاً نبوت کتاب اشعیا بشارتی بر آمدن پیامبری در عربستان نمی‌باشد. با توجه به این دلایل و دلایل بی‌شمار بیشتر، مشخصات نبوت کتاب اشعیا بر محمد انطباق ندارد، و البته اگر می‌پرسید پس این نبوت درباره کیست، باید بگوییم درباره مسیح است: مسیح این نبوت را به خود نسبت داد، روح خدا بر او قرار گرفت، او قدرت گشودن چشم نابینایان را داشت، نی‌خرد شده را نمی‌شکست و خود را عهدی برای قوم‌ها و نوری برای ملت‌ها معرفی نمود. البته برای اثبات اینکه این نبوت درباره مسیح است مقاله‌ای مجزا و دلایلی متفاوت می‌طلبید، اما در این مختصر بطور خلاصه دانستیم این نبوت درباره پیامبر اسلام نمی‌تواند باشد.

■ بشارت ۱۴: ذبیح فرات

یکی از مطبوع‌ترین و پرطرفدارترین موارد بشارتی که مسلمانان شیعه برای اثبات عقاید خود مطرح می‌کنند، آیاتی در کتاب ارمیا است که از "ذبیح فرات" سخن می‌گوید و تقریباً هرکس حداقل یک بار با این ادعا مواجه شده که: "در کتاب مقدس به کشته شدن حسین در کنار فرات اشاره شده است". اما پیش از نقد ابتدا خود آیات را ببینیم.

آیات مورد نظر:

«شمشیر فرو خواهد بلعید و سیر خواهد شد، و از خونشان سرمست خواهد گردید. زیرا خداوندگار یهوه صبايوت، در سرزمین شمال، در کنار رود فرات، قربانی تدارک دیده است» (ارمیا باب ۴۶ آیه ۱۰)

ایشان می‌گویند شخصی که در این آیات در کنار رود فرات ذبح می‌گردد

حسین (امام سوم شیعیان) است و جزئیات بشارت فوق چنان با او انطباق دارد که نمی‌توان چیزی جز بشارت به اسلام را از آن استنباط نمود. اما این ادعا چندین مشکل جدی بوجود می‌آورد که در ادامه به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم، اما پیش از مطرح کردن نقد می‌خواهیم مسلمانان بدانند قصد ما نه توهین به مقدسات ایشان بلکه اتفاقاً جلوگیری از آن می‌باشد و خود متوجه این مقصود خواهید شد.

اولین مشکل که سبب می‌گردد خود مسلمانان با طرح این بشارت به مقدسات خویش توهین کنند این است که در آیات مذکور گفته شده که این دشمنان خداوند هستند که در کنار فرات هلاک می‌شوند. به ابتدای همان آیه دقت کنید: "روز انتقام، روز انتقام از دشمنانش. شمشیر فرو خواهد بلعید... زیرا... در کنار رود فرات، قربانی تدارک دیده است" البته ما مشکلی نداریم اما اگر این آیات را بشارت تلقی کنید نتیجه این می‌شود که حسین دشمن خدا بوده که در آن روز کنار فرات کشته شده است و از آنجا که قطعاً چنین نتیجه‌ای را نمی‌پسندید بهتر است از ادامه طرح آن در محافل و مجالس بپرهیزید.

دومین مشکل این است که مطابق با قواعد منطقی و الهیاتی، توجه به چهارچوب متن برای تفسیر الزامی و از اوجب واجبات است. در آیه ۲ از همان باب تصریح شده که این وحی درباره مصر می‌باشد و نمی‌توان چنین تصریحی را نادیده گرفت. وقتی چهارچوب متن مشخصاً آن را به سپاه مصر مربوط می‌داند نمی‌توان نتیجه‌ای دیگر گرفت. این وحی درباره شکستی است که سپاه مصر و نکو (فرعون وقت) از سپاه بابل در کنار فرات می‌خورند، نه چیزی بیشتر.

سومین مشکل این است که اگر مطابق با ادعای شیعیان این آیات بشارتی بر اسلام می‌باشند، بایستی سپاه شکست خورده در کنارفرات (سپاه حسین) را ترسو و فراری بدانیم، زیرا در آیه ۵ می‌گوید: "ایشان هراسان گشته، عقب نشینی می‌کنند. پهلوانانشان مغلوب شده، به شتاب می‌گریزند" بنابراین نسبت دادن این جنگ به کربلا جز مضحکه ساختن خود و توهین به مقدسات برای مسلمانان نتیجه‌ای ندارد.

چهارمین مشکل این است که در آیه ۹ تصریح شده که در این جنگ اربابه وجود دارد و سپاه شامل اربابه رانان می‌شود. از آنجا که جنگهای اعراب بر اساس شواهد تاریخی نه با اربابه بلکه یا پیاده و یا سوار بر اسب بود این جنگ را نمی‌توان جنگ حسین دانست، بلکه همان جنگ میان سپاه مصر و بابل، زیرا سپاه مصر با گردان‌هایی از اربابه رانان به جنگ سپاه بابل رفتند. اکنون ممکن است مخالفین بگویند این آیات از قربانی شدن سخن می‌گویند، چگونه می‌توان سپاه مصر را که دشمن خدا بودند قربانی دانست؟ در پاسخ باید گفت این امر ممکن است، بطور مثال در اشعیا باب ۴۳ آیه ۳ می‌بینیم که خداوند مصر را قربانی می‌کند! از آنجا که در ارمیا باب ۴۶ حدود ۱۰ بار تصریح شده که این وحی درباره مصر است و از آنجا که خداوند گفته مصر را قربانی خواهم کرد، لذا نمی‌توان آن را به چیزی دیگر معنا کرد. در نهایت از مسلمانان می‌خواهیم تا پیش از طرح هر ادعایی جوانب آن را سنجیده و به مشکلات در تطبیق بشارت توجه نمایند تا مبادا ناخواسته بدست خود در جهت توهین به مقدسات خویش قلم زنند. اینکه وحی‌ای درباره شکست سپاهی ترسو و فراری را که دشمن خداوند هستند به امام خود نسبت دهند جز خدشه‌دار کردن مقدسات برای ایشان هیچ سودی نخواهد داشت.

■ بشارت ۱۵: آمدن شخصی از فاران

برخی به این مورد اشاره می‌کنند که در کتاب حبقوق بشارت آمدن شخصی از فاران [عربستان] داده شده است، هرچند دکتر گایسلر در کتابش بخوبی این مورد را پاسخ داده اما مرور آن خالی از لطف نیست.

آیات مورد نظر:

«خدا از تیمان آمد، آن قدوس، از کوه فاران. سلاه جلال او آسمانها را پوشانید، و ستایش او زمین را آکنده ساخت» (حبقوق ۳:۳)

ایشان می‌گویند فاران با توجه به اسناد تاریخی همان عربستان است و شخص مقدسی که از کوه فاران می‌آید نیز پیامبر اسلام، که در آیه این شخص مقدس از خدا متمایز دانسته شده همانطور که در درس مربوط به تثنیه باب ۳۳ گفتیم، مسلمانان اغلب بدلیل عدم دانش کافی عربستان کنونی [حجاز] را

با عربستان تاریخی با مرکزیت پترا یکی می‌دانند، که غلط است.

در اسناد تاریخی و حتی تفاسیر برخی ربانیم قدیمی یهود به نام فاران که معادل عربستان است اشاره شده، اما آن عربستان که پایتخت نباتیان بوده با عربستان کنونی یکی نیست، لذا نمی‌توان بشارت ظهور محمد را از آن استخراج نمود. اما مشکل دیگر این است که مانند درس تثنیه باب ۳۳ این آیات از آمدن خدا سخن می‌گویند نه یک انسان!

برای درک بهتر این موضوع به اصل عبری آیه دقت بفرمایید:

אֱלֹהֵי מוֹיִם יבְּאָ וְקִדְשׁ מֵהַר־צָאֵרן סֵלָה בְּהַשְׁמִים הַבְּדָב
וְהַלְתֵּב מְלָאָה הָאָרֶץ תְּרַגְּמֵה כְּלָמַת מוֹרֵד נֶזֶר:

אלֹהֵה	elowha	خدا
מוֹיִם	mitiman	از تیمان
יבְּאָ	yabow	آمد
وְקִדְשׁ	weqadowsh	و قدوس
מֵהַר־	mehar	از کوه
צָאֵרן	paran	فاران

واژه کادوش که قدوس ترجمه شده یکی از صفات خاص خداست و هیچ انسانی را نمی‌توان با آن توصیف نمود. ممکن است پرسید از کجا تشخیص می‌دهید که قدوس یا مقدس است؟ این پرسشی نیکوست چرا که اگر نتوان تشخیص داد این دلیل رد می‌شود! فی الواقع زبان عبری ظرافت‌های خاص

خود را دارد و یک نمونه‌ی آن را می‌توان در همین موضوع مشاهده نمود. در عبری جاهایی که صحبت از چیزهای مقدس غیر از خدا باشد کادوش بصورت qedosh یا qadesh و... می‌باشد اما برای خدا بصورت:

qadowsh که بسیار متمایز است [چیزی شبیه به تفاوت مقدس و قدوس در زبان ما] بنابراین به آسانی می‌توان تشخیص داد که کجا باید مقدس ترجمه شود و کجا قدوس و از آنجا که در آیه مورد بحث بصورت کادووش است لذا بایستی آن را 'قدوس' ترجمه کرد که دلالت آن بر انسان کفر می‌باشد. جالب است بدانید که حتی برای چیزهای بسیار مقدس که بالاترین جایگاه را دارند نیز کادووش بکار نرفته است و این اثبات می‌کند نمی‌توان صفت کادووش [قدوس] را به چیزی جز خدا نسبت داد. در نتیجه آمدن شخص قدوس نه به یک نبی انسانی بلکه خود خدا مربوط است. و نهایتاً توصیفات این شخص نیز بر انسان دلالت ندارد: جلال او آسمانها را می‌پوشاند که محال ممکن است بتوان چنین توصیفی را به یک انسان - هرچند پیامبری بزرگ - نسبت داد. اما ممکن است برخی بگویند در ادامه همان آیه این شخص ستایشش [صلواتش] بهشت را پرمی‌سازد پس به پیامبر اسلام اشاره دارد. اولاً شماییم که آسمانها ترجمه شده را نمی‌توان بهشت ترجمه کرد، دوماً اگر با دقت بخوانید گفته "جلال او آسمانها را پر ساخت" در حالی که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد انسان جلالی ندارد، لذا این توصیفات بر خود خدا دلالت دارد، سوماً بلحاظ دستور زبانی 'او' که جلالش همه جا را پوشانیده همان شخص قدوس در ابتدای آیه است که دیدیم نمی‌تواند محمد باشد و چهارماً اینکه صلوات بمعنای درود و تحیت است نه ستایش و تسبیح. حتی در اسلام نیز هیچکس ادعا ندارد باید محمد را ستایش کرد و تسبیح خواند، بلکه خدا را. پس می‌بینید که از

هیچ نظر نمی‌توان مشخصات مذکور در آیه را به پیامبر اسلام یا حتی سایر پیامبران نسبت داد. هیچکدام از مشخصات آیه با ادعای مسلمانان سازگار نیست: نه فاران مکه است، نه محمد خداست و نه توصیفات این شخص بر انسان دلالت دارد، در نتیجه بشارت رد می‌گردد.

■ بشارت ۱۶: آرزوی ملل

این مورد را در کتاب "محمد در تورات و انجیل" خواندم که نویسنده با اشاره به آن و طرح اراجیفی درباره زبان عبری سعی داشت یکی از پیشگویی‌های مسیحایی را به محمد ربط دهد.

آیات مورد نظر:

«زیرا که یهوه صبايوت چنین می‌گوید: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی... و تمامی امتها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امتها خواهند آمد و یهوه صبايوت می‌گوید که این خانه را از جلال پرخواهم ساخت» (حجی ۲: ۶ - ۷)

ایشان می‌گویند واژه فضیلت یا امید در اصل عبری حمده می‌باشد که معادل احمد است و بشارتی است بر آمدن پیامبر آخرالزمانی.

مشکل اول در معنای ریشه کلمات است! اگر به یاد داشته باشید در درس

مربوط به مخمدیم گفتیم که نامهای محمد و احمد از ریشه واژه عربی 'حمد' هستند که بمعنای ستایش می باشد، اما خمد و مخمدیم از ریشه عبری 'خمد' بمعنای دلپسند، نفیس، گرانبها، دوست داشتنی و آرزو. پس شباهت این دو ریشه سبب شده تا شخص تصور کند یکی هستند، لکن این سوء تفاهم بدلیل عدم دانش زبانشناسی پدید آمده. بنابراین تفاوت معنای حمد و خمد چالش بزرگی برای ایشان می باشد. مشکل دوم در تلفظ این واژه است. واژه חמדת با تلفظ khemdat با ه نیست و حتی بلحاظ آوا و تلفظ نیز شباهتی با احمد ندارد [خمدت-احمد]. ممکن است مسلمانان بگویند این تفاوت تلفظ بدلیل دستکاری و تحریف می باشد، اما خدایی که نتواند از یک واژه در یک کتاب محافظت کند حقیقتاً لایق پرستش نیست! پس می بینید که این نیز مشکلی جدی در ادعای بشارت بوجود می آورد.

مشکل سوم این است که חמדת در جاهای دیگری نیز به کار رفته که بمعنای گرانبها یا نفیس یا آرزو است مانند ۱ سموئیل ۹: ۲۰ و ۲ تواریخ ۳۶: ۱۰ و اثبات می کند که خمدت نمی تواند نام باشد.

مشکل چهارم این است که تفاسیر قدیمی این آیه را به ماشیح (مسیح) مربوط می دانند نه کسی دیگر، بطور مثال در میدراش [میدارش بر کتاب تثنیه، صفحه ۴. b] که اثبات می کند آرزوی ملل ماشیح هست نه پیامبری عرب، زیرا ماشیح بایستی از نسل داوود باشد [اشعیا ۱۱: ۱]. ممکن است بگویید تفاسیر قدیمی یهودی چه اهمیتی برای ما دارد؟ در پاسخ باید بگویم از این جهت اهمیت دارد که:

۱- هنوز محمد نامی ظهور نکرده تا ایشان تفسیری از روی دشمنی انجام

دهند.

۲- این تفسیر حتی پیش از ولادت مسیح است و ربطی به نظر مسیحیان ندارد، پس منفعتی هم برای کسی ندارد.

۳- مطابق با کتب تاریخی اسلامی، تغییر موضع و دشمنی یهود پس از بعثت پیامبر اسلام صورت گرفته، لذا تفسیر ایشان در زمانی است که طبق ادعای اسلام هنوز انحرافی صورت نگرفته.

۴- ربانیم آن دوره بسیار مومن و دانشمند بوده‌اند و تفسیر اشتباه نمی‌کردند.

۵- تفسیر آنها در توافق با کل کتاب مقدس است. در نتیجه طبیعی است تضاد تفسیر ایشان با بشارت مسلمانان را یک مشکل تلقی کرده و ادعای مسلمانان را نپذیریم.

مشکل پنجم اینکه در آیه گفته "من این خانه را از جلال پر خواهم ساخت" پس بایستی ظهور این شخص مصادف باشد با پر شدن معبد دوم از جلال خدا. شاید بگویید این چه اهمیتی دارد؟ در پاسخ باید بگویم ضمیر اشاره 'این' سبب می‌شود تا این خانه را معبد دوم بدانیم و از آنجا که معبد دوم در ۷۰ میلادی نابود شد، بایستی این اتفاق تا پیش از این زمان افتاده باشد، یعنی از زمان حجی تا ۷۰ میلادی. این در حالی است که محمد قرن‌ها پس از آن متولد شد! از سویی ما می‌دانیم که معبد دوم هرگز مانند خیمه ملاقات و معبد سلیمان با ابر و جلال خدا پوشیده نگشت؛ پس یا پیشگویی اشتباه است و یا اینکه پر شدن معبد دوم از جلال خدا بایستی به نحوی تا پیش از ۷۰ میلادی انجام شده باشد [ورود مسیح به معبد]. پس می‌بینید که آرزوی ملل نمی‌تواند با زمان محمد انطباق داشته باشد.

مشکل ششم این است که اگر آرزوی ملل [خدمت] یک نام باشد و نه‌صفت، بایستی در نسخه یونانی به همان شکل برگردانیده می‌شد، حال آنکه در سِپتواگنت ترجمه شده $\epsilon\kappa\lambda\epsilon\kappa\tau\acute{\alpha}$ [اکلکتا] در نتیجه خدمت نمی‌تواند نام خاص [احمد] باشد، بلکه صفت. تقریباً همان دلایلی که برای مخمدیم آوردیم با چند دلیل تازه این ادعا را نیز رد می‌کند. اینکه واژه‌ای را بدلیل شباهت حروف به پیامبر اسلام نسبت بدهند یا از سرب‌بی سواد است و یا شیادی! ما نمی‌توانیم بپذیریم که یک پیشگویی مسیحایی به محمد نسبت داده شود.

■ بشارت ۱۷: دو منجی آخرالزمانی

مسلمانان شیعه بشارت به دو منجی آخرالزمانی را از آیاتی که در ادامه خواهید خواند استنباط می‌کنند و این مدل بشارت از آنچه درباره پیامبر اسلام ادعا می‌شود شایع‌تر می‌باشد.

آیات مورد نظر:

«خداوند لشکرها می‌فرماید: هان من پیام آور خود را می‌فرستم، و او راه را پیش روی من آماده خواهد کرد. و خداوندگاری که طالب اویید به ناگاه به معبد خویش در خواهد آمد؛ و آن پیام‌آور عهد که در او وجد می‌کنید، هان او می‌آید» (ملاکی باب ۳ آیه ۱)

مسلمانان با اتکا به متن یونانی که از ورود دو شخص به معبد سخن گفته مدعی‌اند که این دو شخص منجی‌های آخرالزمانی یعنی مهدی و مسیح هستند که ظهور می‌کنند! اما مانند همیشه هیچ توجهی به چهارچوب متن و قواعد تفسیر و جزئیات نمی‌شود.

آنچه مهمتر از افعال است که آیا در وجه جمع هستند یا فرد، این است که مشخصات مذکور در آیات با مهدی همخوانی ندارد. شکی نیست که در این آیات به ظهور دو شخص اشاره شده که یکی راه را مهیا می‌سازد و دیگری خداوندگاری صاحب عهد است و یکی دانستن این دو شخص بسیار اشتباه است. با این حال دو شخص را نمی‌توان بر مهدی و مسیح (ورژن اسلامی) تفسیر نمود. در این نبوت وعده ظهور دو شخص داده شده: یکی پیامبر عهد و دیگری خداوندگار عهد. پیامبر عهد که مشخص است زیرا راه را پیش روی یهوه باید مهیا کند، او کسی نیست جز یوحنا تعمیددهنده (یحیی) که راه خداوند را هموار می‌کند. اما شخص دیگر نه یک انسان بلکه خداوندگار است. او صاحب عهد است، یعنی خداوند ما یسوعا مسیح. بنابراین او همان یهوه‌ای است که وعده آمدنش به معبد داده شده، او این ورود به معبد را در خود تحقق بخشید آنجا که معبد را از فروشندگان پاکسازی نمود، اما از آنجا که مهدی هیچکدام از دو گزینه نمی‌تواند باشد، لذا چنین ادعایی غیر قابل پذیرش است. مهدی نه آن پیامبری است که قرار است راه را برای ورود خداوند مهیا سازد (یعنی یحیی) و نه آن خداوندی است که به معبد خویش می‌آید (یعنی مسیح) زیرا او ذات الهی ندارد و انسانی بیش نیست! پس این دو شخص یکی یحیی‌ای پیامبر و دیگری خداوندگار عهد مسیح هستند.

اما ممکن است مسلمانان بگویند که واژه خداوندگار (ادونای) بمعنای خدا نیست بلکه ارباب یا سرور یا صاحب یا رئیس. پس این شخص که خداوندگار عهد است الوهیت ندارد و می‌تواند مهدی باشد. در پاسخ باید گفت درست است که در اینجا از واژه خداوندگار (ادونای) استفاده شده و گاه بمعنای ارباب و سرور بکار می‌رود، اما نکاتی در خصوص او وجود دارد که به ما ثابت می‌کند

منظور یهوه خداست:

۱- در ابتدای آیات می‌گوید خود یهوه خدا خواهد آمد، آن پیامبر راه را پیش روی یهوه هموار می‌کند تا یهوه خدا بیاید نه یک انسان.

۲- در نبوت‌های مشابه وعده داده شده که جلال یهوه وارد معبد خواهد شد، (حجی ۲: ۷ - ۹) پس این شخص نمی‌تواند یک انسان باشد. ضمن اینکه معبد دوم هرگز با دود و ابر و جلال خدا پوشانیده نشد تا اینکه معبد در سال هفتاد میلادی نابود گردید، پس یا باید وعده خداوند را کذب بدانیم یا هم بپذیریم که این خداوندگار عهد همان جلال یهوه خداست که وارد معبد می‌شود و در این صورت این شخص نه یک انسان بلکه خود خداست.

۳- این واژه ادون (یا ادونای) به ما ثابت می‌کند که این شخص صاحب عهد است. یک انسان نمی‌تواند صاحب عهد باشد و قرار هم نیست که مهدی صاحب عهد باشد، آنهم عهدی تازه که قرار است یهوه خدا با انسان ببندد. او صاحب عهد نوین است.

۴- در آیات تصریح شده "آن خداوندگاری که طالب او یید" این چه کسی است که باید طالب او بود؟ یک انسان؟ در تمام کتاب مقدس یهوه خدا همیشه گفته طالب من باشید نه شخصی دیگر (خروج ۲۳: ۷، ۱ تواریخ ۱۶: ۱۱، ملاکی ۱: ۹) و تنها دلیل وجد و شادی باید خود یهوه خدا باشد نه چیزی دیگر. پس این خداوندگار که طالب اویند و در او وجد می‌کنند باید خود یهوه خدا باشد نه یک انسان.

۴- در ادامه آیات می‌گوید این خداوندگار که خواهد آمد همچون آتش پالایشگران همه را تصفیه می‌کند، همه را مانند نقره تصفیه می‌نماید. اگر به

کتاب مقدس مسلط باشید می دانید که این صفت تصفیه‌گر مختص خداست (مثلاً مزمور ۱۲: ۶، اشعیا ۴۸: ۱۰، زکریا ۱۳: ۹). خدا انسانها را همچون آتش تصفیه می‌کند، پس این خداوندگار ذاتی الهی دارد که تصفیه‌گر است. بنابراین دلایل و دلایل دیگر، این شخص، این خداوندگار عهد یک انسان صرف نیست

که بتوان با مهدی انطباق داد، بلکه ذاتی الهی دارد. او همان خداوندی است که در عهد جدید به ناگاه وارد معبد شد و با خورش عهده تازه را برقرار نمود یعنی مسیح. مشخصات مندرج در آیات با آنچه مسلمانان ادعا می‌کنند هم خوانی ندارد و نمی‌توان هیچکدام از این دو شخص را با مهدی انطباق داد.

■ بشارت ۱۸: ایلیا؛ علی می‌آید

یکی از عامیانه‌ترین موارد ادعای بشارت به امامان موردی است که ایشان به آمدن علی (ایلیا) اشاره می‌کنند.

آیات مورد نظر:

«اینک من ایلیای نبی را پیش از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند، نزد شما خواهم فرستاد»

(ملاکی باب ۴ آیه ۵)

مسلمانان بسیاری را دیده‌ام که با یکی دانستن علی و ایلیا، مدعی هستند در کتاب مقدس به آمدن علی بشارت داده شده است. اما این ادعا مشکلاتی چند به همراه دارد که در ادامه به مهمترین آنها خواهیم پرداخت.

نخست اینکه ایلیای نبی یک شخص کاملاً متمایز است که زنده به آسمان برده شد تا مطابق وعده مذکور در کتاب ملاکی در زمانهای آخر

بازگردد، در حالی که علی شخصی دیگر بود که در مکه چشم به جهان گشود و انطباق دادن این دو شخص عاری از منطق است.

دومین مشکل این است که ایلیا نبی است، او یک پیامبر بوده و نه شخصی عادی، در حالیکه علی نه یک نبی یا پیامبر بلکه نهایتاً خلیفه یا امام (رهبر یا پیشوا) تلقی می‌گردد. حتی در میان مسلمانان شیعه نیز باور به ظهور نبی‌ای پس از محمد اشتباه است و علی را نهایتاً امام یا جانشین او می‌دانند. پس چگونه می‌توان آمدن ایلیای نبی را با علی که نبی نیست یکی دانست؟ این امر ممکن نیست.

مشکل دیگر در یکی دانستن نام ایلیا و علی است. نام ایلیا در اصل عبری אֵלִיָּה (الیه) با الف می‌باشد و معنی آن این است: "یاه خداست" حال آنکه نام مشابه با علی را در زبان عبری می‌توان در ۱ سموئیل باب ۴ آیه ۱۴ یافت که شخصی به نام علی یا לָאֵל کاهن می‌باشد. این نام با عین شروع می‌شود و با علی در عربی هم معنی است نه نام ایلیاه که با الف شروع شده و معنایی کاملاً متفاوت دارد. بنابراین حتی شباهت آوایی میان نام علی و الیه وجود ندارد که بتوان آنها را یکی دانست و اگر منتقدین بگویند تفاوت حروف بدلیل انتقال کلمه از عبری به عربی صورت گرفته، در اینصورت باید بدانید در هر دو زبان حرف عین (لا و ع) وجود دارد؛ پس چرا الیه با الف نوشته می‌شود؟ همانطور که ملاحظه کردید نام الیه هیچ ارتباطی چه بلحاظ آوایی و چه معنا با علی ندارد.

مشکل چهارم این است که در کتاب مقدس تحقق این وعده مبنی برآمدن ایلیا را می‌بینیم (متی ۱۱: ۱۴) که می‌توان آن را محقق شده دانست، زیرا هم

مسیح آن را گفته و هم هر دو (ایلیا و یحیی) پیامبر بودند و از این حیث قابل انطباق.

و نهایتاً در آیه 6 تصریح شده که این شخص یعنی ایلای نبی، باعث بازگشت قوم اسرائیل بسوی خدا و آشتی میان ایشان خواهد شد، کاری که می‌توان در شخص یحیای تعمیددهنده عملی شده دانست، اما علی تنها گردن قبایل یهودی ساکن در عربستان را می‌زد و باعث توبه و آشتی هیچکس نشد. بنابراین از هیچ لحاظ نمی‌توان این ادعا را حتی در حالت فرصت طلبانه بررسی کرد و ما تنها برای آشنایی هرچه بیشتر محققین با ادعاهای شیعیان اقدام به نقد و بررسی آن نمودیم.

■ بشارت ۱۹: آنکه پس از یحیی می آید

این مورد در دو جنبه مطرح می شود: عده ای بشارت پیامبر اسلام و عده ای پیشگویی درباره امام حسین را از آن استخراج می کنند. در اینجا ما مورد پیامبر اسلام را بررسی خواهیم کرد.

آیات مورد نظر:

«من شما را برای توبه، با آب تعمید می دهم؛ اما آنکه پس از من می آید توانا تر از من است و من حتی شایسته برگرفتن کفشهایش نیستم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد» (متی ۳: ۱۱)

ایشان می گویند از آنجا که مسیح و یحیی هم عصر بودند پس این شخص نمی تواند مسیح باشد و بایستی شخصی در عصر آینده یعنی پیامبر اسلام باشد؛ از سویی این شخص بزرگتر از یحیاست ولی مسیح بدست او تعمید گرفت، پس قطعاً این شخص توانا تر از مسیح نیست بلکه پیامبر اسلام. نخست بیاید دلایل ایشان برای اینکه مسیح نیست را بررسی و نقد کنیم و پس از آن

دلایلی برای اینکه محمد نیست ارائه خواهیم داد. اینکه شخص مورد نظر پس از یحیی می‌آید را به دو صورت می‌توان برداشت نمود: اولاً این شخص پس از یحیی متولد می‌شود و دوماً بعثت او پس از بعثت یحیاست. اکنون باید دید آیا مسیح مطابق با این دو جنبه پس از یحیی بود یا خیر. در انجیل لوقا باب ۱ آیه ۳۶ تصریح شده که بارداری مریم مطهر شش ماه پس از بارداری الیزابت صورت گرفته و در نتیجه یحیی شش ماه زودتر از مسیح متولد می‌شود [باب ۲]. بنابراین از جنبه زمان تولد یقین داریم مسیح پس از یحیی آمده. اما در جنبه زمان آغاز رسالت چه؟ در اناجیل [فی المثل انجیل متی باب ۴ آیه ۱۷] می‌خوانیم که مسیح پس از تعمید گرفتن و وسوسه در بیابان مأموریت خود را آغاز نمود، اما یحیی پیش از این در بیابان موعظه می‌کرد و تعمید می‌داد، یعنی حداقل یکی دو سال پیش از مسیح. در نتیجه می‌بینید که رسالت مسیح پس از رسالت یحیی آغاز شده و در هر دو جنبه مسیح پس از یحیی آمده است. مسلمانان نمی‌توانند با مغلطه این ویژگی را از مسیح سلب کرده و به محمد نسبت دهند زیرا حتی مطابق با قرآن نیز مسیح پس از یحیی می‌آید و این اتفاقاً ردیه‌ای بر ادعای بشارت ایشان می‌باشد. اما دلیل دیگر که می‌گویند چون مسیح از یحیی تعمید گرفت پس بزرگتر نیست! دقت کنید که در همین ماجرا زمانی که مسیح قصد دارد از یحیی تعمید بگیرد، یحیی تمام تلاش خود را می‌کند و می‌گوید لیاقت این کار را ندارد [متی ۳: ۱۴] پس این تعمید دلیل کوچکتر بودن در رسالت نیست بلکه نشانه فروتنی است. مسیح یحیی را متقاعد نمود و تعمید گرفت تا پارسایی را به کمال رساند نه اینکه نشان دهد از یحیی کوچکتر است. در نتیجه دلیل دیگر مسلمانان برای اینکه مسیح نیست هم رد می‌شود.

اما چه دلایلی برای اینکه این شخص محمد نیست وجود دارد؟

مشکل اول این است که ثابت شد این شخص "مسیح هست" و از آنجا که کل ادعای ایشان بر رد همین فرض بود، به تنهایی بشارت را رد می‌کند.

مشکل دوم این است که در آیه ۱۱ مشخصات این شخص داده شده و گفته "او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد". محمد بن عبدالله دقیقاً کی و کجا مردم را با روح القدس و آتش تعمید داد؟ خیر چنین مشخصه‌ای را نمی‌توان به وی نسبت داد اما یسوعا فرمود شاگردان را با روح القدس تعمید خواهد داد [اعمال ۱: ۵] و دقیقاً شاگردان با روح القدس و زبانه‌های آتش تعمید یافتند [اعمال ۲: ۳ - ۴]. بنابراین خصوصیتی که یحیی شرح داده بر مسیح دلالت دارد نه محمد. مشکل سوم این است که روش تفسیر انجیل بشارت را رد می‌کند؛ روشی که در آن باید متون موازی را با کمک یکدیگر تفسیر کرد. بطور مثال همین سخن یحیی در اناجیل دیگر نیز آمده و آنها جزئیات بیشتری را ذکر کرده‌اند. در انجیل لوقا روایت تعمید دادن یحیی این گونه است که مردم می‌پرسند:

"آیا یحیی همان مسیح است؟" و پاسخ یحیی را بخوانید:

«من شما را با آب تعمید می‌دهم، اما کسی توانا تر از من خواهد آمد. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد»

(لوقا ۳: ۱۶)

پس می‌بینید که جزئیات متن موازی در انجیل لوقا به ما کمک می‌کند تا تفسیر صحیحی داشته باشیم و می‌بینیم این شخص که یحیی از او سخن

گفته همان 'مسیح' است. همان طور که ملاحظه کردید نخست با ارائه دلایلی دیدیم این شخص مسیح است که پس از یحیی می‌آید و نیز مشخصات او با محمد هم خوانی ندارد و اینکه متون موازی اناجیل در درک بهتر ماجرا به ما کمک کردند تا بدانیم یحیی درباره چه کسی سخن می‌گوید. این مورد از هیچ نظر با محمد مطابقت ندارد و نمی‌توان بشارتی به او از آن در آورد.

■ بشارت ۲۰: نام حسین در انجیل!

برخی ادعا می‌کنند از آنجا که زبان مردم اسرائیل آرامی بوده بایستی انجیل را به این زبان خواند و سپس به آیاتی اشاره می‌کنند که اگر ترجمه آرامی آن را بخوانید به کلمه‌ای مشابه با حسین برمی‌خورید که ایشان آن را یک بشارت می‌دانند.

آیات مورد نظر:

«من شما را برای توبه، با آب تعمید می‌دهم؛ اما آن که پس از من می‌آید توانا تر از من است و من حتی شایسته برگرفتن کفشهایش نیستم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد» (متی باب ۳ آیه ۱۱)

مسلمانان ادعا می‌کنند در زبان آرامی که زبان اصلی سخن گفتن مردم اسرائیل بوده، واژه‌ای که توانا ترجمه می‌گردد بصورت 'خسینا' می‌باشد که شکل معرب آن حسین است و از آنجا که در این متن یحیای تعمیددهنده به آمدن شخصی بشارت می‌دهد، پس این شخص یعنی خسینا که پس از او می‌آید

همان حسین است، زیرا مسیح و یحیی هم عصر بودند و مسیح نمی‌تواند پس از او بیاید، در نتیجه همه مشخصات بر حسین دلالت دارند. نخست اجازه دهید تا به این موضوع پردازیم که مسیح می‌تواند پس از یحیی بیاید و همان کسی باشد که او بشارت آمدنش را داده است. از آنجا که نیمی از استدلال ایشان بر پایه این فرض است که: "مسیح نمی‌تواند آن شخص باشد" بنابراین ما نیز ابتدا به نقد این دلیل می‌پردازیم. اینکه شخص بشارت داده شده که پس از یحیی می‌آید را می‌توان به دو شکل تفسیر نمود: اول بلحاظ زمان تولد و دوم بلحاظ زمان بعثت و رسالت. از جنبه اول یعنی زمان تولد می‌دانیم که هم مطابق با انجیل و هم قرآن، یحیی حداقل شش ماه زودتر بدنیا آمده بود و در نتیجه مسیح شش ماه پس از او به جهان آمد، پس بلحاظ زمان تولد مسیح پس از یحیی آمده است. اما از جنبه دوم یعنی زمان رسالت چه؟ مطابق با انجیل یحیی نخست رسالت خود را در بیابان با تعمید توبه آغاز کرد، سپس مسیح آمد و از او تعمید گرفت و بمدت چهل شبانه روز وسوسه شد، پس از آن رسالت خود را در کفرناحوم آغاز نمود، بنابراین از حیث زمان رسالت نیز مسیح پس از یحیی آمده و همانطور که ملاحظه کردید از تمامی جوانب مسیح می‌تواند "پس از یحیی بیاید" و آمد، بنابراین نیمی از استدلال مسلمانان نابود گردید. اما در خصوص اینکه چرا و به چه دلیل 'خسینا' را نمی‌توان حسین ترجمه کرد بایستی به نکات مهمی اشاره کرد:

اول اینکه شکل منطقی آیه با چنین ترجمه‌ای از هم می‌پاشد، زیرا بایستی ترجمه کرد: "اما آنکه پس از من می‌آید از من حسین است" که در این صورت حرف اضافه «از» و ضمیر «من» شکل جمله را غیر منطقی می‌سازند، زیرا چگونه می‌توان "از من حسین است" را درک کرد؟ پس می‌بینید که شکل

منطقی جمله اجازه ترجمه دلخواه مسلمانان را نمی‌دهد.

دوم اینکه علم زبان شناسی نیز ادعای مسلمانان را به چالش می‌کشد، زیرا نه فقط گفته شده 'توانا' بلکه 'تواناتر' و در این صورت بایستی خسینا را به این شکل ترجمه کرد: "از من حسین تراست" و این نه بلحاظ دستوری صحیح است و نه منطقی. از من حسین تر است یعنی چه؟ آیا نه این است که باید آن را تواناتر ترجمه کرد؟ سوم اینکه ریشه نام حسین از صفت 'حسن' بمعنای نیکویی می‌باشد، حال آن که خسینا از صفتی بمعنای توانایی است و معنای ریشه این دو نام نیز یکی نیستند. مانند آنچه در درس مربوط به مخمدیم گفته شد، شباهت آوایی میان دو صفت سبب نمی‌گردد معانی آنها را یکسان بدانیم و در این مورد نیز همین امر صدق می‌کند. خسینا و حسین بلحاظ ریشه شناسی و معنا یکی نیستند. مشکل دیگر در این است که اناجیل در اصل به زبان یونانی نگاشته شدند و اگر در این نقل قول نامی وجود داشت (نه صفت) بایستی معادل یونانی آن را مشاهده می‌کردیم، اما از آنجا که در زبان آرامائیک گفته شده 'تواناتر' معادل این صفت در یونانی آورده شده که ثابت می‌کند منظور صفت است نه نام. در نهایت به هیچ شکلی نمی‌توان صفت تواناتر را به نام خاص حسین مربوط دانست، زیرا نه بلحاظ زبان شناسی و نه منطقی نمی‌توان مشکلات این ترجمه را رفع کرد و دیدید که از تمامی جوانب این مسیح است که بشارت مذکور در او تحقق یافته است نه حسین، زیرا مسیح پس از یحیی آمد و از او تواناتر بود، ضمن اینکه خود یحیی این بشارت را به ظهور مسیح نسبت داد (یوحنا ۱: ۳۰).

■ بشارت ۲۱: پسر انسان

برخی با استناد به این شخص در اناجیل ادعا می‌کنند پسر انسان نمی‌تواند مسیح باشد و در نتیجه پیامبر اسلام است.

آیات مورد نظر:

«آنگاه به ایشان گفت شبات برای انسان مقرر شده، نه انسان برای شبات.
بنابراین، پسر انسان حتی صاحب شبات است»

(مُرقس ۲: ۲۷ - ۲۸)

ایشان می‌گویند به دو دلیل این پسر انسان نمی‌تواند مسیح باشد: اولاً اینکه مطابق با این آیات پسر انسان نیازی به رعایت شبات ندارد و از آنجا که مسیح شبات را رعایت می‌کرد پس او نیست، و دوماً اینکه مسیح هرگز اول شخص پسر انسان را به خود نسبت نداد؛ در نتیجه پسر انسان پیامبر اسلام است که پس از او می‌آید. ابتدا دلایل ایشان برای اینکه پسر انسان مسیح

نیست را بررسی و نقد می‌نماییم. پسر انسان نیازی به رعایت شبات ندارد زیرا "صاحب شبات" است، اما نباید فراموش کرد که پسر انسان زیر شریعت متولد گردیده تا با انجام دادن مطالبات شریعت، پارسایی را به کمال رساند [غلاطیان ۴:۴]. پس هرچند او صاحب شبات است اما چون زیر شریعت متولد شده آن را نگاه می‌دارد و این ربطی به ادعای مسلمانان ندارد. اما در خصوص اینکه مسیح لقب پسر انسان را به خود نسبت داد یا خیر باید بدانید او بارها این کار را کرد.

به صورت نمونه متی ۸: ۲۰، ۱۱: ۱۹، ۲۶: ۲، مرقس ۱۰: ۴۵، ۱۴: ۲۱، ۱۴: ۴۱، ۱۴: ۶۲، لوقا ۷: ۳۴، ۱۹: ۱۰، ۲۴: ۷، یوحنا ۵: ۲۷، ۱۲: ۳۴.

اکنون به یک مورد توجه کنید:

«از وی پرسید: "آیا به پسر انسان ایمان داری؟" پاسخ داد: "سرورم، بگو کیست تا به او ایمان آورم" یسوعا به وی گفت: "تو او را دیده‌ای! همان است که اکنون با تو سخن می‌گوید"» (یوحنا ۹: ۳۵ - ۳۷)

همانطور که می‌بینید مسیح آشکارا خود را بعنوان پسر انسان معرفی کرد و دلیل دوم مسلمانان نیز رد شد! در نتیجه ایشان نمی‌توانند از فرض بنیانی خود [پسر انسان مسیح نیست] دفاع نمایند و اکنون دلایلی برای اینکه چرا محمد نیست ارائه خواهیم داد.

مشکل اول عدم اثبات فرض بنیانی است، بدین معنا که مسلمانان نمی‌توانند اثبات کنند مسیح پسر انسان نیست و چون فرض شان متزلزل است پس ادعای ایشان نیز باطل می‌باشد.

مشکل دوم این است که محمد هرگز این لقب را به خود نسبت نداد، و نه حتی پیروان او تا بدانیم چنین ادعایی اصلاً وجود داشته است.

مشکل سوم این است که پسر انسان صاحب شبات است، و این یکی از صفات خداوند می باشد که نمی توان به هیچ انسانی نسبت داد. مطابق با تعلیم کتب مقدسه شبات متعلق به خداوند است و او مالک شبات می باشد [اگر شک دارید از یک یهودی پرسید] لذا محمد که انسانی بیش نبود را نمی توان صاحب شبات دانست. مشکل چهارم این است که مطابق با آیات بسیاری از جمله لوقا ۷: ۳۴ پسر انسان در آزمون آمده نه اینکه قرار است بعدها بیاید، اما از آنجا که محمد قرن‌ها بعد متولد شد پس نمی تواند پسر انسان باشد.

مشکل پنجم این است که مطابق با آیات بسیاری پسر انسان قرار است مصلوب شده، بمیرد و در روز سوم برخیزد فی المثل انجیل لوقا باب ۲۴ آیه ۷، اما از آنجا که ویژگی مصلوب شدن را نمی توان به محمد نسبت داد پس او پسر انسان نیست!

مشکل ششم این است که مطابق با یوحنا ۶: ۶۲ پسر انسان داوری جهان را برعهده دارد، اما در اسلام این وظیفه خداست نه محمد. لذا محمد این ویژگی را هم ندارد.

مسلمانان بر روی فرضی متزلزل ادعای بشارت پیامبرشان را مطرح می کنند که دیدیم مانند همیشه قابل اثبات نیست. از سویی هیچکدام از مشخصات پسر انسان با محمد مطابقت ندارد، نظیر آمدن در زمان نگارش انجیل و مصلوب شدن و داوری کردن جهان، پس به هیچ شکلی نمی توان گفت محمد پسر انسان است.

■ بشارت ۲۲ بازگشت مهدی

یکی از موارد کمتر شنیده شده بشارتی است که در انجیل از زبان مسیح پیرامون بازگشت ارباب یا سرور نقل شده و یک سایت اسلامی آن را بشارتی بر بازگشت مهدی می‌داند.

آیات مورد نظر:

«همچون کسانی باشید که منتظرند سرورشان از جشن عروسی بازگردد. خوشابحال خادمانی که چون سرورشان بازگردد، آنان را بیدار و هوشیار یابد» (لوقا باب ۱۲ آیات ۳۶-۳۷)

مسلمانان ادعا می‌کنند ارباب یا سرور در این بشارت اشاره به مقام بالایی این شخص دارد و از آنجا که مسیح او را با ضمیر سوم شخص معرفی کرده (می‌آید) نه اول شخص (می‌آیم) پس این ارباب یا سرور بشارتی است بر بازگشت مهدی که از زبان مسیح نقل شده است. مشکلی که در این ادعا وجود دارد این است که آیات مذکور در واقع تمثیل هستند نه بشارت؛ در

ابتدای آیه می‌فرماید "همچون کسانی که..." لذا بایستی آن را بصورت تمثیلی تفسیر کرد که در اینصورت این یک مثل مانند مثل‌های دیگر مسیح است و کاربردی روحانی برای شاگردان دارد. مسیح با این مثل قصد دارد به شاگردان بیاموزد که هوشیار باشند، همانطور که یک غلام در انتظار بازگشت ارباب خود است و این ربطی به بشارت ندارد. مشکل دیگر این است که ساختار جمله اجازه استفاده از ضمیر اول شخص (می‌آیم) را نمی‌دهد. در این صورت بایستی آیه را چنین می‌خواندیم: "همچون کسانی باشید که... چون سرورشان بازگردم" آیا این جمله قابل درک است؟ بنابراین ساختار جمله بندی گوینده را ملزم می‌کند تا از ضمیر سوم شخص (بازگردد) استفاده کند نه اول شخص. این ایراد منطقی نیست که از مسیح انتظار داشته باشیم ضمیر اول شخص به کار برد، زیرا او قصد ارائه تمثیل دارد و باید بگوید "همچون کسانی باشید که چون سرورشان باز می‌گردد". اگر گفته بود سرورتان بازگردد جای بحث می‌داشت، اما از آنجا که تمام ضمایر سوم شخص هستند (کسانی) بایستی فاعل (سرور) نیز سوم شخص باشد، یعنی سرورشان.

نمی‌توان انتظار داشت که مسیح از ضمیر اول شخص در جملات خود استفاده کند، زیرا شکل منطقی و ساختار جمله از دست می‌رود. اگر او می‌گفت "تا بازگردم" ابتدای جمله که گفته بود "همچون کسانی باشید" بی‌معنا می‌شد، پس بایستی می‌گفت "سرورشان بازگردد". ضمن اینکه اگر منظور ظهور یک منجی بود باید می‌گفت "سرورتان" زیرا مطابق با تعلیم قرآن حواریون مسلمان بوده‌اند و بایستی منجی مسلمانان منجی ایشان نیز باشد، اما می‌بینیم که گفته سرورشان، پس بالکل آنچه مسلمانان می‌طلبند از این آیات استخراج نمی‌گردد. اما آیا می‌توان تصور کرد که این سرور مسیح است؟ بلی،

زیرا کتاب مقدس تعلیم می دهد مسیح سرور است (متی ۲۰: ۳۳، مرقس ۷: ۲۸،
 لوقا ۱۲: ۴۱، یوحنا ۱۱: ۲۱) بنابراین آن سروری که باز خواهد گشت و بایستی در
 نبود او بیدار و هوشیار بود مسیح است نه شخصی دیگر.

■ بشارت ۲۳ آن پیامبر

برخی به مکالمه یهودیان با یحیای پیامبر اشاره می‌کنند و ادعا دارند سه شخص نام برده در آن سه پیامبر می‌باشند که یکی از آنها محمد است.

آیات مورد نظر:

«او معترف شده، انکار نکرد، بلکه اذعان داشت که "من مسیح نیستم" پرسیدند: "پس چه؟ آیا ایلایی؟" پاسخ داد: "نیستم" پرسیدند: "آیا آن پیامبری؟" پاسخ داد: "نه"» (یوحنا ۱: ۲۰ - ۲۱)

ایشان می‌گویند سه شخص نام برده یعنی مسیح و ایلیا و آن پیامبر از هم متمایزند و آن پیامبر نمی‌تواند مسیح یا یحیی باشد بلکه پیامبر اسلام است. برای درک این آیات بسیار مهم است از عقاید یهودیان قرن اول درباره مسیح اطلاع داشته باشید. بر خلاف تفکر امروزی که مسیح را یک شخص می‌داند، یهودیان آن دوره باور به وجود دو مسیح داشتند که یکی پسر یوسف و دیگری پسر داوود می‌باشد. هنگامی که ایشان از یحیی می‌پرسند آیا تو مسیحی، در

واقع ماشیح موعود را مد نظر دارند و هنگامی که به آن پیامبر اشاره می‌کنند نیز همچنان آیه‌ای دیگر که آنهم مسیحایی است [تثنیه ۱۸: ۱۵] را در نظر دارند.

اما در حقیقت هر دو یا بهتر است بگوییم هر سه شخص در مکالمه یکی هستند نه سه شخص: ایلیا نماد کهنات مسیح بود، آن پیامبر نماد نبوت او و مسیح نیز لقب سلطنتی وی که هرکدام اشاره به جنبه‌ای از ماموریت مسیح موعود داشتند. می‌پرسید به چه دلیل؟ بسیار ساده است کافی است تفاسیر ربانی قدیمی را بر این آیات خوانده باشید تا بدانید که هر سه به ماشیح مربوط هستند. بطور مثال آن پیامبر همان پیامبری همچون موسی است که در درس مربوط به تثنیه باب ۱۸ خواندیم جملگی آن را به ماشیح ربط داده اند. بنابراین چه آن پیامبر چه ایلیای نبی چه مسیح موعود، هر سه به یک شخص یعنی ماشیح دلالت دارند. با این تفاوت که در آن دوره مردم به یک مسیح باور نداشتند!

نکته دیگر این است که یهودیان هرگز چشم براه ظهور پیامبری غیر اسرائیلی نبودند و این توهمات جز در تواریخ اسلامی هرگز دیده نمی‌شود، بلکه همواره امید به ظهور مسیح از قوم اسرائیل داشتند. و بالاخره اینکه در دو جا "آن پیامبر" با مسیح یکی دانسته شده است: یکی در یوحنا باب ۶ آیه ۱۴ و دیگری در اعمال باب ۳ آیه ۲۲ که اثبات می‌کند:

۱- آن پیامبر همان است که در تثنیه باب ۱۸ آیه ۱۵ درباره‌اش گفته شده.

۲- این پیامبر اشاره‌ای است به مسیح.

۳- رسولان مسیح هویت این پیامبر و یسوعا را یکی می‌دانستند. پس مطابق با داده‌های کتاب مقدس و تفاسیر قدیمی "آن پیامبر" کسی نیست جز مسیح.

مطابق با اعمال باب ۳ آیه ۲۲ آن پیامبر اشاره به پیامبری است که موسی در تثئیه ۱۸: ۱۵ از او سخن گفته، نیز مطابق با چندین دلیل در درس مربوط به تثئیه دیدیم که این پیامبر مسیح است. در نتیجه آن پیامبر ارتباطی به محمد ندارد.

■ بشارت ۲۴ پاراکلتوس

تقریباً همه با این مورد آشنایی دارند، حتی مسلمانانی که یک بار انجیل نخوانده‌اند به یمن تبلیغات و فیلم‌ها مدعی‌اند پاراکلتوس بشارتی است بر پیامبر اسلام.

آیات مورد نظر:

«من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد» (یوحنا ۱۴: ۱۶)

این سخن مسیح است در انجیل یوحنا که بر آمدن شخصی پس از خود بشارت می‌دهد. این شخص که در ترجمه‌ها مدافع یا تسلی دهنده ترجمه می‌شود در اصل فارقلیط و بمعنای ستوده می‌باشد که نام پیامبر اسلام است. پاراکلتوس در اصل پریکلیتوس بوده که هم معنی نام پیامبر اسلام می‌باشد و نتیجتاً این شخص پیامبر اسلام است که پس از عیسی می‌آید.

در این قسمت ابتدا دلایلی را برای رد ادعای بشارت مطرح خواهیم کرد سپس اثبات می‌نماییم که چرا درباره روح القدس می‌باشد.

دلیل ۱: مطابق با خود متن، هویت این پاراکلتوس مشخص شده و او نمی‌تواند پیامبر اسلام باشد. در آیه ۲۶ از همان باب گفته شده "اما آن مدافع یعنی روح القدس" بنابراین مسلمانان به مشکلی جدی بر می‌خورند: ایشان یا باید بپذیرند که پاراکلتوس روح القدس است و از آنجا که روح القدس را جبریل می‌دانند پس بشارت نقض می‌گردد. یا اینکه ادعا کنند متن تحریف شده که در آن صورت هم بشارت‌شان رد می‌گردد [زیرا بر پایه متنی تحریف شده است] و هم خدا را بی‌غیرت و ناتوان دانسته‌اند و هیچ دلیلی بر اثبات این ادعا ندارند.

دلیل ۲: در آیه ۱۶ گفته "پاراکلتوسی دیگر" واژه ἄλλων الون در زبان اصلی یونانی که 'دیگر' ترجمه می‌شود ما را ملزم می‌سازد تا تفسیر کنیم که تنها یک پاراکلتوس وجود ندارد. در نتیجه اگر آن را به احمد ترجمه کنیم می‌شود "احمدی دیگر" که نمی‌توان آن را با منطق وفق داد. مسیح مدافع است و روح القدس "مدافعی دیگر" که پس از او می‌آید.

دلیل ۳: این شخص بایستی همیشه زنده باشد و نامیرا بودن یکی از صفات اوست. در آیه ۱۶ گفته "مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد" پس این پاراکلتوس نمی‌تواند بمیرد و بایستی تا همیشه با مومنین باشد. اما محمد پس از چند دهه زندگی مرد و دفن شد، در نتیجه تا همیشه با پیروان خود نماند و این ویژگی را نداشت.

دلیل ۴: نادیدنی بودن نیز یکی از مشخصات پاراکلتوس می‌باشد. در آیه

۱۷ می‌گوید "جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد" پس این شخص نادیدنی است. اما محمد در عربستان متولد شده و در طول زندگی‌اش دیده و شناخته شد، در مسافرت‌ها و در جنگ‌ها، در مراسم حج و در تمام زندگی‌اش دیده شد و همه او را می‌شناختند، لذا خصوصیت نادیدنی بودن را نیز ندارد.

دلیل ۵: شاگردان او را می‌شناختند زیرا در آیه ۱۷ گفته "اما شما او را می‌شناسید" بنابراین نمی‌توان او را محمد دانست. محمد قرن‌ها بعد ظهور کرد و در نتیجه شاگردان در قرن یک نمی‌توانستند او را بشناسند، پس این شخص پیامبر اسلام نیست.

دلیل ۶: مطابق با آیه ۱۷ می‌خوانیم "در شما خواهد بود" یعنی پاراکلتوس وجودی فرا انسانی است و می‌تواند درون انسان ساکن شود، اما محمد نمی‌توانست در کسی ساکن شود زیرا انسان بود. هیچ مسلمانی تاکنون ادعا نکرده که محمد در وی ساکن است و نمی‌توان این خصوصیت را نیز به وی نسبت داد.

دلیل ۷: در آیه ۲۶ می‌خوانیم "او همه چیز را به شما خواهد آموخت" پس این مدافع بایستی اولاً در زمانی بیاید که مخاطبین مسیح زنده‌اند و دوماً اینکه همه چیز را تعلیم دهد. محمد نه بلحاظ زمانی و نه بلحاظ رسالت نمی‌توانست این کار را بکند.

دلیل ۸: در آیه ۲۶ گفته شده که پاراکلتوس در نام مسیح می‌آید "پدر او را به نام من می‌فرستد". از آنجا که محمد نه در نام یک انسان حتی پیامبری بزرگ بلکه در نام الله آمد، مسلمانان یا باید بپذیرند مسیح خداست که محمد

در نام او بیاید و یا اینکه محمد پاراکلتوس نیست.

دلیل ۹: در باب ۱۶ آیه ۷ گفته "اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم" پس مسیح فرستنده پاراکلتوس است و بایستی پاراکلتوس را رسول او بدانیم. اما محمد و پیروانش ادعا نداشتند که وی رسول مسیح است بلکه رسول الله. در نتیجه محمد نمی‌تواند با این شخص برابر باشد.

دلیل ۱۰: در باب ۱۵ آیه ۲۶ گفته "از پدر صادر می‌شود" نه اینکه پدر او را بفرستد، بلکه صادر شدن از خدا بمعنای همذاتی این مدافع با پدر است که ابداً نمی‌توان او را با محمد برابر دانست.

دلیل ۱۱: مسیح در باب ۱۶ آیه ۱۴ می‌گوید "او مرا جلال خواهد داد" یعنی پاراکلتوس جلال دهنده‌ی مسیح است! هیچ مسلمان عقلی ادعا ندارد محمد آمد تا مسیح یا هر پیامبری را جلال دهد، بلکه خدا را. بنابراین اگر ایشان عاقل باشند با دیدن همین یک ویژگی دیگر محمد را با پاراکلتوس یکی نمی‌دانند.

دلیل ۱۲: در اعمال باب ۱۶ روح القدس و روح مسیح یکی دانسته شده‌اند، در نتیجه پاراکلتوس که در دلیل یک دیدیم همان روح القدس می‌باشد، روح مسیح‌حاست. به تبع اگر محمد پاراکلتوس باشد بایستی لقب "روح المسیح" را به او نسبت داد که نمی‌توان.

دلیل ۱۳: مطابق با اعمال ۱: ۵ این مدافع پس از اندک زمانی خواهد آمد، اما از آنجا که محمد نه پس از اندک زمانی بلکه شش قرن بعد آمد پس پاراکلتوس نمی‌تواند محمد باشد. با توجه به این دلایل و دلایل بیشتری که فرصت ذکر همه آنها نبود، دانستیم از هیچ نظر محمد نمی‌تواند پاراکلتوس (مدافع) موعود باشد.

البته دلایل نسخه شناسی و الهیاتی بجای خود این بشارت را رد می‌کنند، نظیر اینکه فقدان حتی یک نسخه قدیمی که در آن بجای پاراکلتوس گفته باشد 'احمد' اثبات می‌کند خدای اسلام توانایی حفظ یک کلمه را نیز ندارد و لایق پرستش نیست! اکنون بیایید مشخصات پاراکلتوس را با روح القدس بسنجیم و ببینیم که آیا مدافع موعود روح القدس هست یا خیر:

- ۱- هویت مدافع با روح القدس یکی دانسته شده
- ۲- روح القدس مدافعی 'دیگر' است زیرا مسیح نیز مدافع است
- ۳- روح القدس به عنوان اقنوم الهی، نامیرا می‌باشد
- ۴- روح القدس بدلیل عدم جسمانیت نادیدنی است
- ۵- شاگردان او را از دو طریق می‌شناختند: یکی کتب مقدسه و دیگری سکونت روح در ایشان
- ۶- روح القدس بعنوان روح خدا می‌تواند در انسان ساکن شود
- ۷- او آموزگار مومنین است و همه چیز را به شاگردان تعلیم می‌دهد
- ۸- روح القدس در نام مسیح آمد همانگونه که مسیح در نام پدر آمد و اینچنین اقا نیم یکدیگر را تجلیل می‌کنند
- ۹- مسیح فرستنده روح القدس بود
- ۱۰- روح القدس بعنوان روح خدا با پدر همذات است و طبیعی است از او صادر شود
- ۱۱- روح القدس مسیح را جلال داد با اعلام خداوندی او و هدایت انسانها بسوی مسیح

۱۲- او همان روح مسیحاست چرا که با وی همذات است

۱۳- روح القدس پس از اندک زمانی یعنی در روز پنطیکاست آمد.

چنانکه ملاحظه کردید تمامی مشخصات نه بر یک انسان بلکه بر روح خدا دلالت دارد، و او همان پاراکلتوس [مدافع-تسلی دهنده] ای است که مسیح وعده آمدنش را داد و محمد فاقد مشخصاتی است که آیات بما می دهند.

■ بشارت ۲۵: روح راستی

ممکن است تصور کنید این مورد با مورد پیشین که پاراکلتوس بود یکی است اما اشتباه است. مورد پاراکلتوس به خود این لقب باز می‌گردد اما "روح راستی" لقبی متمایز می‌باشد.

آیات مورد نظر:

«اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت» (یوحنا ۱۶: ۱۳)

ایشان می‌گویند که مسیح به زبان آرامی سخن می‌گفت و این سخنان او باید در زبان آرامی تفسیر شود نه یونانی. روح با توجه به آیاتی از رساله اول یوحنا اشاره به نبی است و واژه راستی در اصل ehmet می‌باشد که تلفظی از نام احمد است. بنابراین مسیح با اشاره به روح راستی به آمدن پیامبر اسلام بشارت داده است. هر چند تیترو ادله مسلمانان درباره روح راستی سبب تمایز

این بشارت با پاراکلتوس می‌گردد، اما برای رد آن به متن مفصلی نیاز نیست. برای تفسیر صحیح ابتدا باید چهارچوب همان متن بررسی شود نه اینکه چهارچوب اصلی را رها کرده و با استناد به جای دیگر تفسیر کنیم. نظر به این مهم، بیایید ابتدا با استناد به آیاتی از چهارچوب سخنان مسیح [باب‌های ۱۴ الی ۱۶] هویت روح راستی را مشخص کنیم.

به این آیات دقت کنید:

«و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان. نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که... در شما خواهد بود» (یوحنا ۱۴: ۱۶ - ۱۷) همچنین:

«اما چون آن مدافع... بیاید یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌شود، او خود دربارهٔ من شهادت خواهد داد» (یوحنا ۱۵: ۲۶)

با توجه به این آیات متوجه چند واقعیت می‌شویم:

اولاً روح راستی مطابق با چهارچوب آیات همان مدافع [پاراکلتوس] می‌باشد و از آنجا که در درس پیش دیدیم مدافع روح القدس است، در نتیجه جای بحثی نمی‌ماند که روح راستی همان روح القدس می‌باشد.

واقعیت دیگر این است که چون روح راستی و پاراکلتوس و روح القدس یکی هستند، به تبع همان دلایل درس گذشته بر این مورد نیز صدق می‌کند. فی‌المثل مطابق با باب ۱۴ آیات ۱۶ الی ۱۷ جهان نمی‌تواند روح راستی را ببیند، روح راستی در مومنین ساکن خواهد شد، شاگردان روح راستی را می‌شناسند و سم‌ترین دلیل اینکه اگر مسلمانان در همان باب ۱۶ یک آیه بعد را بخوانند

خواهند دید که روح راستی مسیح را جلال خواهد داد. همانگونه که پیشتر گفتیم این مشخصات ابداً با محمد سازگار نیستند و در نتیجه بشارت رد می‌گردد. اگر منطقی باشید می‌بینید که چهارچوب آیات اثبات می‌کند هویت روح راستی با روح القدس یا مدافع یا پاراکلتوس برابر است و همان مشکلات در پیش روی مسلمانان قرار دارد که برای بشارت پاراکلتوس مطرح شد. و لذا روح راستی نمی‌تواند محمد باشد.

■ بشارت ۲۶: رئیس این جهان

شاید اگر مسیحی باشید از شنیدن چنین ادعایی تعجب کنید، سالها پیش برخی را می‌دیدم که لقب رئیس این جهان را به پیامبر اسلام نسبت می‌دادند و تا عین همین ادعا را در کتاب عبدالاحد داوود نخواندم باور نمی‌کردم که از لقب فوق بشارت درآورند.

آیات مورد نظر:

«فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید» (یوحنا ۱۴: ۳۰)

ایشان می‌گویند لقب رئیس این جهان به پیامبر اسلام اشاره دارد که اقوام مختلف را تحت سلطه اسلام درآورد [شخصاً استدلال خاصی برای این مورد ندیده‌ام]. بنده از مسلمانان برجسته در عجبم که چرا آیه مورد نظر را کامل نمی‌خوانند تا بشارت در یک جمله رد شود!

به آیه کامل توجه فرمایید:

«فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد» (یوحنا ۱۴: ۳۰)

تصور اینکه مسیح این سخن را درباره پیامبر مسلمانان گفته باشد با اندکی تفکر حتی نزد مسلمانان نیز قابل پذیرش نیست. افزون بر این، مسیح بارها به رئیس این جهان اشاره کرده که جملگی درباره شیطان می‌باشند: او گفته رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود [یوحنا ۱۲: ۳۱] و رئیس این جهان محکوم شده است [یوحنا ۱۶: ۱۱]. اگر ایشان تمایل دارند چنین لقبی را بشارت بر محمد تفسیر کنند مانعی نیست، اما هر انسان عاقلی می‌داند در انجیل یوحنا رئیس این جهان در واقع شیطان است. خود آیات گویای حقیقت می‌باشند و نیازی به صغری، کبری چیدن نیست. لقبی که برخی از مسلمانان به پیامبر خود نسبت می‌دهند حکم تیر خلاص بر پیکره بی‌روح الهیات اسلامی دارد و بس.

■ بشارت ۲۷: رئیس این جهان

شاید اگر مسیحی باشید از شنیدن چنین ادعایی تعجب کنید، سالها پیش برخی را می‌دیدم که لقب رئیس این جهان را به پیامبر اسلام نسبت می‌دادند و تا عین همین ادعا را در کتاب عبدالاحد داوود نخواندم باور نمی‌کردم که از لقب فوق بشارت درآورند.

آیات مورد نظر:

«فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید» (یوحنا ۱۴: ۳۰)

ایشان می‌گویند لقب رئیس این جهان به پیامبر اسلام اشاره دارد که اقوام مختلف را تحت سلطه اسلام درآورد [شخصاً استدلال خاصی برای این مورد ندیده‌ام]. بنده از مسلمانان برجسته در عجبم که چرا آیه مورد نظر را کامل نمی‌خوانند تا بشارت در یک جمله رد شود!

به آیه کامل توجه بفرمایید:

«فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد» (یوحنا ۱۴: ۳۰)

تصور اینکه مسیح این سخن را درباره پیامبر مسلمانان گفته باشد با اندکی تفکر حتی نزد مسلمانان نیز قابل پذیرش نیست. افزون بر این، مسیح بارها به رئیس این جهان اشاره کرده که جملگی درباره شیطان می‌باشند: او گفته رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود [یوحنا ۱۲: ۳۱] و رئیس این جهان محکوم شده است [یوحنا ۱۶: ۱۱]. اگر ایشان تمایل دارند چنین لقبی را بشارت بر محمد تفسیر کنند مانعی نیست، اما هر انسان عاقلی می‌داند در انجیل یوحنا رئیس این جهان در واقع شیطان است. خود آیات گویای حقیقت می‌باشند و نیازی به صغری، کبری چیدن نیست. لقبی که برخی از مسلمانان به پیامبر خود نسبت می‌دهند حکم تیر خلاص بر پیکره بی روح الهیات اسلامی دارد و بس.

■ بشارت ۲۸: سینه زنی برای مهدی!

موضوع از این قرار است که یک بار در تلویزیون برنامه‌ای را دیدم که مجری مدعی بود در کتاب مقدس به سینه‌زنی برای امام عصر (مهدی) اشاره شده و آیاتی که در ادامه خواهید خواند را بعنوان سند مطرح می‌کرد.

آیات مورد نظر:

«هان با ابرها می‌آید، هر چشمی او را خواهد دید، حتی چشم آنان که نیزه به او زدند؛ و همه طوایف زمین برایش سینه خواهند زد» (مکاشفه ۱: ۷)

مجری نادان با اتکا به دو فرض آن را به مهدی نسبت می‌داد، نخست اینکه در هیچ مکتبی مانند تشیع سینه‌زنی نداریم، پس این اشخاص که سینه می‌زنند شیعه هستند لذا آنکه می‌آید مهدی است. دوم اینکه پسر انسان نمی‌تواند مسیح باشد زیرا مطابق با انجیل او پسر خدا معرفی شده، پس پسر انسان باید مهدی باشد! این ادعا به خودی خود نشان دهنده میزان فقر دانش مجری و مخاطبین اوست و مشکلات عدیده‌ای بوجود می‌آورد.

اولین مشکل این است که مطابق با احادیث شیعه، مهدی نه با ابرها بلکه از مکه و کاملاً عادی ظهور می‌کند، در حالی که این منجی نه عادی بلکه کاملاً فراطبیعی، با ابرها و جلال و همراه با فرشتگان می‌آید و از این حیث شباهتی وجود ندارد.

تنها کسی که در کتاب مقدس به بازگشت او همراه با ابر و جلال اشاره شده مسیح است.

مشکل دوم این است که در همان آیه تصریح شده که این شخص زخم نیزه خورده، زیرا کسانی که به او نیزه زدند او را خواهند دید و از آنجا که این مشخصه با مهدی سازگاری ندارد نمی‌توان ارتباطی میان این آیه و آمدن مهدی (طبق احادیث شیعه) دانست، بلکه تنها کسی که نیزه خوردن را می‌توان درباره او محقق شده دانست مسیح است که بر صلیب نیزه خورد.

مشکل سوم این است که مطابق با آیه ۸ این شخص که می‌آید خود خداوند است نه یک انسان! از آنجا که مهدی انسان تلقی می‌شود نمی‌توان این مشخصه را نیز به او نسبت داد، بلکه مسیح بدلیل برخورداری از ذات الهی تنها کسی است که هم می‌آید و هم خداوند است.

مشکل چهارم این است که اگر هم به سینه زنی اشاره شده باشد، گفته تمام جهان برای او سینه می‌زنند و از آنجا که نمی‌توان تمام جهان را شیعه دانست پس ادعای مجری بر باد فنا می‌رود.

مشکل پنجم این است که در زبان اصلی نمی‌گویند "سینه می‌زنند" و این یک ترجمه مطابق میل و کاملاً غلط است. در اصل یونانی واژه $\kappa\acute{o}\psi\omicron\nu\tau\alpha\iota$ (کاپسونتای) بمعنای گریستن و سوگواری است نه مراسم سینه زنی! این فعل

در قسمتهای دیگر کتاب مقدس نیز بکار رفته نظیر مکاشفه باب ۱۸ آیه ۹ که شاهان فاسد زمین برای بابل می‌گریند و سوگواری می‌کنند، آیا بایستی این فعل را سینه‌زنی ترجمه کنیم؟ در این صورت آیا این شاهان شیعه نیستند که برای ام‌الفساد زمین سینه می‌زنند؟ همانطور که می‌بینید ادعای بشارت تنها باعث تخریب بیشتر اعتقادات ایشان می‌شود نه چیزی بیشتر. اما به همان میزان که مهدی شیعیان فاقد مشخصات مذکور در آیات بود، مسیح در تمامی جوانب آنها را داراست:

۱- مسیح پسر خداست و همان خداوندی که باید بیاید و صرفاً انسان نیست.

۲- مسیح قبلاً زخم نیزه خورده و از این حیث بشارت بر او انطباق دارد.

۳- مسیح با ابرها و جلال و فرشتگان خواهد آمد نه کسی دیگر.

۴- برای مسیح سینه زدند و سوگواری کردند (لوقا ۲۳: ۲۷)

پس به همان شکل زمان بازگشت وی برای او سوگواری خواهند نمود، سوگواری نه از این جهت که او کشته خواهد شد بلکه از جهت کشتن وی، زیرا این اشخاص یهودیان پراکنده در میان ملل هستند. ادعای بشارتی که ملاحظه کردید یکی از صدها ادعای بی‌اساس و فرصت طلبانه مسلمانان برای اثبات حقانیت باور خود می‌باشد که از هیچ نظر با واقعیت و منطق سازگاری ندارد.

■ بشارت ۲۹: فاطمه با دوازده تاج

هرچند برخلاف روال این بشارت نه بر پیامبر اسلام و نه امامان ایشان بلکه بر دختر پیامبرشان تلقی می‌گردد، اما از آنجا که مکرراً با چنین ادعایی از سوی مسلمانان مواجه می‌شویم تصمیم گرفته شد که بعنوان آخرین مورد بشارات اسلام به چالش کشیده شود.

آیات مورد نظر:

«آنگاه نشانی عظیم و شگرف در آسمان پدیدار شد: زنی که خورشید به تن داشت و ماه زیر پا داشت و تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت» (مکاشفه باب ۱۲ آیه ۱)

احتمالاً عمده استدلال مسلمانان شیعه بر روی دوازده ستاره می‌باشد و می‌گویند این زن فاطمه است که دوازده امام به او مربوط می‌شوند (یکی شوهر وی و مابقی فرزندان). حقیقتاً این ادعا هیچگونه مطابقتی با آیات مذکور ندارد: اول اینکه در آیه یک تصریح گردیده که این زن آبستن یک نشانه یا آیت

است، که هم بر اساس کتاب مقدس (اشعیا ۷: ۱۴) و هم خود قرآن (مؤمنون: ۵۰) در مورد مریم و پسرش صدق می‌کند نه زنی دیگر، لذا اولین مشخصه بشکل قاطعی ادعای ایشان را رد می‌کند. دوم اینکه مطابق با آیه ۴ شیطان قصد نابودی فرزند این زن را داشت اما این فرزند نجات یافت؛ این ویژگی درباره مریم صدق می‌کند زیرا مسیح در خطر مرگ قرار داشت اما نجات یافت، حال آنکه فاطمه به هیچ شکلی نمی‌توانست این ویژگی را داشته باشد. سوم اینکه مطابق با آیه ۵ فرزندی که این زن دنیا می‌آورد با عصای آهنین بر قوم‌ها حکومت خواهد کرد، اگر در خصوص هویت این شخص که با عصای آهنین حکومت می‌کند اطلاعی ندارید به مزبور شماره ۲ رجوع فرمایید تا با او آشنا شوید. بنابراین مطابق با این آیه یکی دیگر از مشخصات مسیح نیز معلوم گردید. چهارم اینکه مطابق با همان آیه فرزند این زن به آسمان رفته می‌شود که این ویژگی نیز در مسیح تحقق یافت آنگاه که به آسمان بالا برده شد. پنجم اینکه مطابق با آیه ۶ این زن در پی خطراتی که دشمن برای وی بوجود می‌آورد به بیابان می‌گریزد تا در امان باشد. می‌دانید که بیابان در کتاب مقدس یکی از سمبل‌های مصر است و از آنجا که مریم به‌مراه مسیح نوزاد به مصر و بیابان گریختند تا از کشتاری که هیرودیس به راه انداخته بود در امان باشند، این ویژگی نیز درباره ایشان صدق می‌کند، اما آیا فاطمه پس از زایمان به بیابان گریخت و سه سال در آنجا ماند؟ اگر خیر پس این ادعا باطل است و اگر بلی لطفاً با ذکر منبع نشان دهید! و بالأخره اینکه شیطان قصد نابودی فرزندان دیگر این زن را دارد، اما چه فرزندانی؟ مطابق با آیه آخر این فرزندان مسیحی هستند بنابراین بایستی این زن که مادر ایمانی ایشان است مریم باشد نه هیچ زن دیگری.

اکنون باید از آن دسته که ادعای بشارت می‌کنند پرسید کدامیک از مشخصات مندرج در باب ۱۲ کتاب مکاشفه با فاطمه سازگاری دارد؟ پاسخ ساده است:

هیچکدام. همان گونه که در طول بررسی بشارت پیشین نیز هیچکدام از مشخصات با پیامبر اسلام و یا امامان سازگاری نداشت، لکن چنین ادعاها به سان خوراکی است لذیذ تا ذهن و روح پیروان این دین را در تسلط خرافات و جعلیات مذهبی نگاه دارد.

ضمیمه کتاب مسئله انجیل برنابا

بررسی انجیل برنابا و بشارت به احمد
شرح تناقضات این انجیل جعلی با قرآن
و دلایل جعلی بودن آن

در مباحثی که تا بدین جا مطالعه فرمودید نتیجه‌ای مثبت از ادعای بشارات اسلام در کتاب مقدس حاصل نشد و ملاحظه کردید که تمام موارد بشارات اسلام با ذکر دلایل متعدد رد گردید. اکنون بعنوان بخش ضمیمه کتاب صلاح دانستیم که به موضوع انجیل برنابا پرداخته شود، انجیلی که نزد برخی مسلمانان بشدت هوادار و خواهان داشته و به جرأت می‌توان گفت هر کس حداقل یک بار با این ادعا که انجیل برنابا همان انجیل اصلی است، روبرو گردیده. اما چرا گفتیم

"برخی مسلمانان" و نه همگی ایشان؟ از آن رو که بسیاری از مسلمانان خصوصاً آن دسته از پژوهشگران و اساتید که در محافل علمی کار می‌کنند، با خواندن انجیل برنابا متوجه مشکلات جدی‌ای که این انجیل بوجود می‌آورد

شده و اعتباری برای آن قائل نیستند.

انجیل برنابا نسخه‌ای باستانی مربوط به پیش از ظهور اسلام نداشته و تنها نسخ موجود که ترجمه‌های پارسی و انگلیسی از روی آن انجام می‌گیرند متعلق به قرون ۱۵-۱۶ می‌باشد، لذا از حیث قدمت نمی‌توان اعتباری برای آن قائل شد. همچنین اشتباهات مکرر تاریخی در این انجیل سبب گردیده تا بلحاظ محتوای درون متنی نیز تاریخی بسیار متأخر را برای نگارش آن در نظر بگیرند، یعنی قرون وسطی! این انجیل جعلی برای مسیحیان به هیچ عنوان حجت و الهام خدا نیست و تنها دلیل پرداختن به آن این است که مسلمانان را با مشکلات جدی‌ای که این انجیل برای ایشان پدید می‌آورد آشنا گردانیم. اما چرا برخی مسلمانان با تأکید بر حقانیت این انجیل جعلی اصرار می‌ورزند؟ درون آن چه چیزی وجود دارد که تا این حد نزد ایشان هواخواه دارد؟ پاسخ ساده است: وجود چندین بشارت بر پیامبر اسلام که سبب می‌گردد مشکل فقدان بشارت در کتب مقدسه حل گردد.

مسلمانان در یافتن بشارت به پیامبر خود از کتاب مقدس و مجموعه کتب بر حق نزد یهودیان و مسیحیان، ناگزیر به انجیل برنابا روی می‌آورند که بشاراتی صریح و روشن در آن وجود دارد و با برحق دانستن این انجیل جعلی، در حقیقت حقانیت دین خود را اثبات می‌نمایند. جهت آشنایی بیشتر شما با این متن به اصطلاح 'انجیل' یک مورد از بشارت‌های آن به پیامبر اسلام را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در انجیل برنابا می خوانیم:

«بر ناخن شصت دست راست، آنکه نص اوست لاله الاله. و بر ناخن شصت دست چپ، آنکه نص اوست محمد رسول الله. پس بوسید انسان اول با مهر پدری این کلمات را»

[رفرنس: انجیل برنابا، ترجمه حیدرقلی سردار کابلی، نشر نیایش، فصل ۳۹، عبارات ۲۵ الی ۲۷]

جای تعجبی ندارد که شخص مسلمان پس از خواندن این متن آن چنان تحت تأثیر قرار گیرد که کتاب را بوسیده و در کنار قرآن قرار داده و همواره در هر فرصتی بدان اشاره کند. این احساسات برای ما قابل درک و احترام است، اما نمی توان از مشکلات و تناقضات آن چشم پوشید و شخص مسلمان را در بی داندیشی و ناآگاهی نسبت به متن پرتناقض انجیل برنابا رها کرد. بنابراین در ادامه به مهمترین تناقضات انجیل برنابا با متن قرآن می پردازیم، مواردی که تضادهای شدیدی با نصوص قرآنی داشته و یک شخص مسلمان باید از میان این انجیل جعلی و قرآن یکی را برگزیند!

تناقض شماره ۱: زایمان مریم در انجیل برنابا می خوانیم:

«چون به بیت لحم رسید در آنجا محل نیافت؛... پس در بیرون شهر منزل نمود، در جایی که محل شبانان قرار داده شده بود. در هنگامی که یوسف در آنجا مقیم بود، ایام مریم تمام شد که بزاید... آنگاه زایید پسر خود را بدون رنجی» [انجیل برنابا، فصل ۳ عبارات ۶-۱۰]

قرآن روایت زایمان مریم را با چند تفاوت عمده در سوره مریم شرح داده است که از آن جمله می‌توان به این تضادها اشاره کرد: اول اینکه زایمان مریم در قرآن با درد است، حال آنکه در انجیل برنابا بدون درد، دوم اینکه در روایت قرآنی مریم تنهاست اما در انجیل برنابا یوسف همراه اوست و سوم اینکه در قرآن زایمان مریم جایی دور از انسانهاست حال آنکه انجیل برنابا زایمان او را نزدیک بیت لحم دانسته. پس نمی‌توان روایت قرآنی و برنابایی از زایمان مریم را با هم برابر دانست و این یک تناقض جدی است.

تناقض شماره ۲: سقوط شیطان در انجیل برنابا می‌خوانیم:

«اما شیطان و آنان که بر طریقه او بودند پس گفتند ای پروردگار ما روحیم و از این رو عدل نیست اینکه این گل را سجده کنیم»

[انجیل برنابا، فصل ۳۵ عبارت ۱۴]

قرآن در ماجرای سجده فرشتگان به آدم تصریح کرده که همه جز ابلیس سجده کردند (بقره: ۳۴). عبارت فسجدوا الا ابلیس اثبات می‌کند شیطان تنها کسی است که در مقابل فرمان خدا نافرمانی کرده، حال آنکه انجیل برنابا می‌گوید فرشتگان دیگری نیز در نافرمانی شریک بوده‌اند و این نیز یک تناقض لاینحل می‌باشد.

تناقض شماره ۳: هویت مسیح در انجیل برنابا می‌خوانیم:

«پس اعتراف نمود یسوع و فرمود: براستی و درستی که من مسیح نیستم»

[انجیل برنابا، فصل ۴۲ عبارت ۵]

قرآن مشخصاً درباره عیسی پسر مریم گفته او مسیحاست و حتی نیازی به ارائه رفرنس نمی باشد، اما در انجیل برنابا از او نقل شده که "من مسیح نیستم". درست است که در زبان اصلی گفته 'مسیا' اما باید بدانید مسیا، ماشیح، مشایا و... همگی الفاظ مختلفی از لقب مسیح بمعنای مسح شده می باشند و انکار این لقب در انجیل برنابا سبب گردیده که بسیاری از مسلمانان در صحت اعتبار این انجیل شک کنند، تناقضی شگفت انگیز که با توجیهات عده ای اندک از طرفداران این انجیل جعلی حل نمی گردد.

تناقض شماره ۴: محمد کیست؟ در انجیل برنابا می خوانیم:

«پس هرگاه رسول الله که شما او را مسیح می نامید پسر داوود باشد، پس چگونه او را داوود 'رب' می نامد؟»

[انجیل برنابا، فصل ۴۳ عبارت ۳۰]

مطابق با تعلیم قرآن، محمد انسانی بیش نیست و جز بشارت دهنده و بیم دهنده نی. اما انجیل برنابا به نقل از عیسی (یسوع) دو مشکل ایجاد می کند:

نخست اینکه محمد را مسیح دانسته و دوم اینکه محمد را رب می نامد! اگر انجیل مسیح را همان ربی دانسته که در مزمور ۱۱۰ بدان اشاره شده بدلیل

الوهیتی است که برای او قائل است، اما مگر محمد ذات الهی دارد که رب باشد؟ این تناقض الهیاتی میان انجیل برنابا با قرآن به هیچ عنوان قابل توجیه نیست.

تناقض شماره ۵: انسان شناسی در انجیل برنابا می خوانیم:

«مگر نمی دانی که یافت نمی شود کسی صالح به جز خدای یگانه، از این رو هر انسانی دروغگو و گنهکار است» [انجیل برنابا، فصل ۵۰ عبارات ۳-۴] جالب است که مسلمانان پیامبران و بخصوص پیامبر خود را راستگو و پاک کردار و صالح می دانند، اما در انجیل برنابا این تعلیم داده شده که جز خدا هیچکس راستگو و صالح و بی گناه نیست (مانند تعلیم کتاب مقدس) و این بدان معناست که پیامبر اسلام نیز بایستی دروغگو و بدکردار باشد زیرا انجیل برنابا چنین تعلیمی داده و اگر بخواهید آن را بپذیرید باید تمام تعلیمات آن را قبول کنید که در این صورت پیامبرتان بعنوان یک انسان دروغگو و ناصالح خواهد بود.

تناقض شماره ۶: خالق جهان در انجیل برنابا می خوانیم:

«لیکن زود است که بعد از من بیاید مسیح که فرستاده خداست برای همه جهانیان آنکه بواسطه او خدای جهان را آفرید»

[انجیل برنابا، فصل ۸۲ عبارت ۱۷]

در این عبارت دو مشکل جدی وجود دارد: اول اینکه مطابق با قرآن عیسی

بن مریم جزو پیامبران اولوالعزم است با رسالتی جهانی، اما انجیل برنابا منکر چنین رسالتی برای اوست، و دوم اینکه در این عبارت محمد آفریننده جهان دانسته شده زیرا خدا بواسطه او جهان را آفریده است! مشخص است که نویسندگان تمام صفات مسیح را از جمله ربوبیت و خالق بودن به محمد نسبت داده و این تناقضی جدی با قرآن ایجاد می‌نماید.

تناقض شماره ۷: زمان تحریف تورات در انجیل برنابا می‌خوانیم:

«راستی به شما می‌گویم که اگر حق از کتاب موسی محو نشده بود، هر آینه خدای به پدر ما داوود کتاب دوم را نداده بود»

[انجیل برنابا، فصل ۱۲۴ عبارات ۸-۱۰]

مطابق با تصریحات انجیل برنابا تورات بسیار پیشتر از ظهور مسیح تحریف گردیده است و دلیل نزول زبور نیز تحریف تورات است. این در حالی است که مطابق با قرآن، تورات زمان مسیح کاملاً صحیح بوده و مسیح نیز تورات زمان خود را تصدیق می‌کند (قرآن سوره آل عمران: ۵۰). در آن عبارت از قرآن تصریح گردیده: "ومصدقا لما بین یدی من التوراة" بنابراین مطابق با نص صریح قرآن، تورات در زمان مسیح بدون تحریف و کاملاً صحیح بوده است. این موضوع در سنت اسلامی نیز مورد تصدیق قرار گرفته، بطور مثال در سیره ابن اسحاق گفته شده تورات را یهودیان تحریف نکردند مگر با بعثت محمد و دیدن او. در نتیجه یا باید انجیل برنابا صحیح باشد و یا قرآن و سنت اسلامی! و حال که سخن ما به پایان رسید، از خواننده تقاضا داریم بدون تعصب و با ذهنی باز دلایلی را که هر مورد ارائه شد بررسی کرده و مشکلات منطقی، تاریخی

و الهیاتی را که ادعای بشارت در کتب مقدسه ایجاد می‌کند در نظر بگیرد.

همچنین اگر از آن دسته از هواداران انجیل برنابا هستید خواهشمندیم به تناقضات آن با قرآن و تاریخ و علم توجه کرده و تنها بر اساس جعلیات از آن جانبداری نفرمایید. ما مسیحیان معتقدیم که کلام خدا غیر قابل تحریف است - کما اینکه قرآن نیز چنین نظری دارد - و از آنجا که بشارتی بر آمدن محمد یا ظهور اسلام در کتب خود نمی‌یابیم حقانیتی برای اسلام و نبوت محمد قائل نیستیم. زیرا خداوند عظیم‌تر و تواناتر از آن است که اجازه دهد انسانی فانی کلامش را تحریف کند و اگر چنین شود آن خدا لایق پرستش نیست! لذا از آنجا که قرآن ادعای وجود بشارت بر محمد در کتب مقدسه دارد و از آنجا که در کتب مقدسه چنین بشارتی یافت نمی‌شود، ما این ادعا را کذب محض دانسته و قرآن را بدلیل مطرح کردن این ادعا فاقد الهام الهی می‌دانیم.

